

ضرورت تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول

رضا اسلامی

مقدمه

از دو دهه گذشته تا کنون که کتاب‌ها و مقالات بیشتری در انعکاس آراء و افکار عموم زبان‌شناسان و به ویژه فیلسوفان زبان، منتشر شده است، توجه جمعی از محققین و دانش‌وران علم اصول در حوزه‌های علمیه تشیع به دست‌آوردهای علمی زبان‌شناسان، در طی دو قرن اخیر، معطوف گردیده است و همواره نگاهی جست‌وجوگرانه به رشته‌های مختلف دانش‌های زبانی داشته‌اند که رنگ و رخساره‌ای کاملاً متفاوت با مباحث الفاظ علم اصول دارد.

انتظار می‌رفت مترجمان بتوانند ما و تحلیل‌گران آثار این دسته از دانشمندان غربی، دست‌کم بتوانند کارایی و توان‌مندی‌های مباحث زبان‌شناسانه و آثار و لوازم رویکرد فیلسوفان تحلیلی در میان آنها را به خوبی آشکار سازند؛ به گونه‌ای که اگر در روش علمی دانش‌وران علم اصول، در بررسی دلالت‌های لفظی، اشکالات جزئی یا کلی‌ای وجود دارد و اگر در سیر استدلال‌ات و استنتاجات آنها حلقه مفقوده و مهم‌مانده‌ای کشف شده است یا در تنقیح دلالت و ظهورگیری و کشف طریقه تفهیم و تفهم خللی دیده می‌شود و یا در تمهید و تدوین مبانی و قواعد و ابزارهای لازم کوتاهی مشاهده می‌شود، همه این اشکالات شناسایی شده و راه برای تجدیدنظر کلی یا

جزئی در شکل مباحث الفاظ در علم اصول فراهم گردد.

ولی به نظر نگارنده، در این زمینه هنوز کاری شایسته صورت پذیرفته است و هنوز این احتمال در ذهن‌ها پیدا نشده است که شاید روش علمی و دیدگاه‌های خاص زبان‌شناسان بتواند زمینه‌ساز یک تحول ساختاری یا محتوایی در سیر و ساختار مباحث الفاظ علم اصول باشد. نتایج تلاش‌های انجام شده در راستای انتقال این دانش‌ها به فضای مدارس علم اصول و شرح حاشیه‌هایی که در اطراف ترجمه‌ها دیده می‌شود، حتی برای ایجاد یک نگاه دو سویه، بدون ورود به نقد و بررسی‌ها نیز کافی نیست و در این مقاله سعی می‌کنیم تا نقاط اشکال برانگیز در برخی مطالعات تطبیقی انجام شده را، تا حدی، نشان دهیم شاید که زمینه مناسب‌تری برای تداوم مطالعات و تأملات بعدی فراهم شود. البته، می‌پذیریم که شکل‌گیری یک نگاه دقیق دو سویه و کشف ذهنیت‌های دو طرف، فرصت زیادی برای مطالعه و بررسی و سپس تقریر و توضیح می‌طلبد و کاری آسان و سرعت‌پذیر نیست. معمولاً آنان که در این وادی گام می‌نهند، اگر خاستگاه حوزوی محض داشته باشند، متهم می‌شوند که دیدگاه‌های دانشمندان غربی را به خوبی دریافته‌اند و به مطالعه ترجمه‌هایی ضعیف و نارسا بسنده کرده‌اند و اگر خاستگاه دانشگاهی محض داشته باشند متهم می‌شوند که به عمق آراء و افکار دانش‌وران اصولی شیعه پی نبرده‌اند و به مطالعه محدود و سریع بسنده کرده‌اند.

از این رو، باید میدان را برای شخصیت‌هایی که مطالعات کافی و جامع در هر دو حوزه دارند، باز گذاشت. اما اگر تا ظهور چنین شخصیت‌هایی فاصله داریم، باید بستر گفت‌وگوی متقابل را هموار کرد.

جای بسی خوشبختی است که مجله نقد و نظر با پرداختن به مبحث «علم اصول و دانش‌های زبانی» گامی مؤثر در مسیر مطالعه تطبیقی و مقارن برداشت. نگارنده نیز با نگارش و تدوین مقاله «منظومه مباحث الفاظ علم اصول» که در نخستین شماره اختصاصی این ویژه‌نامه منتشر شد، در صدد برآمد تا گزارشی واضح از برخی ظرفیت‌های علم اصول در مباحث الفاظ ارائه دهد. این گزارش تنها به تبیین اقسام ده‌گانه ظهور و سپس تشخیص مصادیق ظهور و مقدمات آن و در نهایت، به اعتبار و حجیت ظهور پرداخت؛ و البته، جغرافیای مباحث الفاظ در علم اصول بسی فراتر از این حد است و برای شناسایی همه ظرفیت‌ها، به اشارات کوتاهی که در آن مقاله آمده بود، نمی‌توان اکتفا کرد. چنان‌که گزارش استاد مصطفی ملکیان در همان شماره مجله تنها

اشاره‌ای به انبوه مباحث زبان‌شناسی نزد دانشمندان غربی بود.

در شماره پیشین مجله نقد و نظر (شماره ۳۹ - ۴۰) مقاله دیگری با نام «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» به قلم ایشان چاپ گردید ایشان در آن مقاله در عین توجه به ابتکار شهید صدر در ساختار آفرینی برای مباحث علم اصول و در عین برخورداری از یک نگاه تحسین‌آمیز به کار شهید صدر در تحلیل و بررسی سنخ مباحث الفاظ در علم اصول، انتقادات و ایراداتی بر عموم عالمان علم اصول، و به ویژه شهید صدر، وارد کرده‌اند و در خلال یک مطالعه تطبیقی برای طبقه‌بندی مباحث الفاظ مطابق با شاخه‌های مختلف دانش‌های زبانی که آن‌را «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» نام نهاده‌اند، کاستی‌های بحث علمی نزد اصولیان را در مواضع مختلف، به تصور خویش، معین کرده‌اند، اما سرانجام با القای شک و افکندن تردید در بنیان‌های اساسی این علم، جایی برای ارزش‌گذاری به کار اصولیان، در مباحث الفاظ، باقی نگذاشته‌اند؛ چرا که وقتی خانه از اساس ویران باشد، نمی‌توان در بند نقش ایوان بود.

به هر حال مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» با صرف نظر از نقاط قوتی که در راستای معرفی منابع مهم و معتبر در زمینه دانش‌های زبانی داراست و با قطع نظر از نقاط قوتی که در انعکاس ذهنیت خاص زبان‌شناسان غربی و تاریخ‌طور و تکامل اندیشه‌های آنها داراست، در بردارنده نقاط اشکال برانگیز، ابهام‌آلود و گاه تعجب‌برانگیزی است. در ابتدا، به بیان چند نکته اساسی درباره گزارش مختصر آقای ملکیان، از مباحث الفاظ علم اصول می‌پردازیم.

نکته اول: تکرار و تأکید بر اختلاف نظرهای موجود میان دانش‌وران علم اصول و ناهم‌داستانی آنها در مواضع متعدد و از جمله در تعریف، تحدید موضوع، تقسیم کلی مباحث و تقسیم خصوص مباحث الفاظ، آن قدر و آن گونه‌ای برجسته و پررنگ شده است که گویا در کمتر دانشی این گونه و این همه اختلاف و تشتت آراء و انظار را می‌توان سراغ گرفت و گویا فضای بحث آن قدر غبارآلود و ابهام‌آمیز است که خواننده نمی‌تواند رشته بحث را بدست آورد و بداند دعوا بر سر چیست و کم و کیف آن چگونه است. ولی می‌توان پرسید آیا به واقع، اختلاف نظرهای اصولیان از اختلاف نظرهای دیگر ارباب علوم و فنون در بیان تعریف، تحدید موضوع و تقسیم مباحث، بیشتر است؟ و دست‌کم آیا این اختلاف نظرها از اختلاف اقوال و آراء خصوص زبان‌شناسان، به همان شکلی که در مقاله مذکور آورده‌اند، بیشتر است؟

کافی است که در این زمینه به اختلاف اقوالی که در تعریف اصل زبان، شمارش زیر رشته‌های زبان‌شناسی، گستره فلسفه زبان، فلسفه زبانی و فلسفه تحلیلی^۱ و به ویژه اختلاف نظرها و تعدد اقوالی که خود ایشان در تفسیر وضع نقل کرده‌اند^۲، نگاهی دوباره بیاندازیم. چگونه می‌توان باور کرد که این اختلاف آراء و اقوال در یک جا نشانه علمی و عمیق بودن بحث باشد و در جای دیگر نشانه سردرگمی؟ اگر توقع هم‌داستانی اهل یک علم بجای باشد، از هر دو دسته بجاست و اگر نابجا باشد از هر دو دسته نابجاست. از این رو، باید گفت که روش مندی با ناهم‌داستانی منافاتی ندارد.

اما حل قضیه آن است که بگوییم: اختلاف نظرها میان ارباب علوم و فنون به چند صورت، قابل ریشه‌یابی است:

۱. گاه این اختلاف به اختلاف در مبانی و مقدمات مربوط می‌شود.
۲. گاه به اختلاف در روش‌ها و منهج‌ها و استفاده از برخی ابزارها و کم و کیف بهره‌گیری از برخی منابع باز می‌گردد. این نوع اختلاف، در واقع بازگشت به اختلاف در مبانی و مقدمات و نیز اختلاف در منابع دارد؛ پس اعم از وجه اول است.
۳. گاه به اختلاف در استنتاجات و تحلیل اطلاعات بازمی‌گردد.
۴. گاه به اختلاف در ذهنیت‌ها و محیط‌ها و فضاها و فضاها و فضای خارجی که مؤثر بر استنتاج‌اند بازگشت می‌کند. در این جا هر دانشمندی باید عوامل ذهنی و خارجی مؤثر بر نتیجه‌گیری‌های خود را شناسایی و مبنا و منبع بودن یا نبودن آن را کشف کند.
۵. و گاه این اختلاف از عدم تنقیح مقدمات و مبانی و عدم شناسایی همه عوامل دخیل در استنتاج و یا رعایت نکردن منطق استدلال و روش بحث سرچشمه می‌گیرد، به طوری که اگر بدین کاستی‌ها توجه شود، اختلاف نظرها رفع و برطرف می‌شود.
۶. و گاه اختلاف از آن جا سرچشمه می‌گیرد که طبیعت بحث، تا آن اندازه سیال و کش‌دار است که هر کسی می‌تواند نظری بر خلاف دیگری بدهد و راهی برای توجیه سخن خود بیابد، به گونه‌ای که تخطئه او هم امکان‌پذیر نباشد. البته، این نوع اختلاف در علوم استدلالی راه ندارد و قسم پنجم، که در واقع به قسم دوم بازمی‌گردد، گرچه به لحاظ رعایت نشدن منطق استدلال نشانی از وهن و ضعف است، ولی مهم اثبات آن است. اما وجود اختلاف به یکی از علل چهارگانه نخست، کاملاً طبیعی و گاه نشانه قوت و قدرت بنیان‌های اساسی برخی علوم است و

نمی‌توان گفت که اختلاف میان اصولیان از این قبیل نیست.

گذشته از این همه، ناهم‌داستانی اصولیان در تعریف، تحدید موضوع و تقسیم مباحث، نباید ما را به اظهار بی‌نیازی از اتخاذ یک دیدگاه خاص سوق دهد؛ چرا که در بسیاری موارد، هرگونه قضاوتی درباره مباحث علم اصول مبتنی بر اتخاذ دیدگاهی خاص درباره تعریف، موضوع و روش تقسیم مباحث است، چه رسد به آن‌که می‌توان قدر جامعی از میان اقوال استخراج کرد و یا نظر مشهور را مبنای کار قرار داد. تقریباً همه اصولیان در این جهت اتفاق نظر دارند که علم اصول درباره ادله علم فقه، بحث می‌کند؛ به طوری که هم اصل دلیل بودن دلیل و هم نحوه دلالت آن محل بحث است و البته برای جامع و مانع گردیدن تعریف‌های اصطلاحی که در آغاز علم می‌آید، میان آنها مناقشات بسیاری در ادخال یا اخراج برخی قیود وجود دارد که در جای خود مطرح می‌شود.

نکته دوم: بررسی سیر تکاملی مباحث علم اصول و تغییر و تکامل ساختاری آن از زمان سیدمرتضی صاحب الذریعة الی اصول الشریعة که اولین اثر مبسوط و برجسته شیعه به شمار می‌آید تا زمان شهید صدر، می‌تواند شیرینی گفت‌وگو از تاریخ علم اصول را به خوبی نشان دهد، اما گویا در نظر مؤلف مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» سیر تحول تدریجی مباحث در این تاریخ هزارساله و فراز و نشیب بحث‌ها - که امری کاملاً طبیعی است و در تاریخ تکاملی همه علوم دیده می‌شود، شاهدی بر وجود ضعفی تلقی شده است و آورده‌اند که «در عین حال که نحوه تقسیم مباحث و مسائل علم اصول در تعیین قلمرو مباحث لفظی این علم تأثیر قاطع و وافر دارد، درباره نحوه این تقسیم به هیچ‌روی اتفاق نظری در میان اصولیان به چشم نمی‌آید.»^۳

باید گفت گذشته از آن‌که به ادوار و تحولات علم اصول - که این دوره هزارساله را به چند مقطع معین با ویژگی‌های خاص تجزیه می‌کند - توجه نشده است، جای این پرسش نیز هست که آیا مؤلف محترم، انتظار دارند که در یک مقطع صد یا دویست ساله، سبک و ساختار علمی، علمی همانند اصول فقه، هیچ تغییر و تکاملی نیابدت بگوییم علم اصول در یک دوره هزار ساله چرا شکل تقسیمات مباحثش تغییر یافته است؟ به واقع، آیا در رشته‌های مختلف زبان‌شناسی که مربوط به دو قرن اخیر است، اختلاف اقوال و اختلاف در شکل تقسیم مباحث، کمتر از اختلاف در علم اصول است؟ تازه آن همه تقسیم‌ها که مؤلف محترم نقل کرده‌اند، محصول تکامل اندیشه

اصولی در حوزه‌های شیعی است، چه رسد به این که بخواهیم آثار دیگر مذاهب اسلامی را نیز مطالعه کنیم و از کار آنها نیز گزارش دهیم.

در هر صورت، اختلاف مبانی و اختلاف در نفس مباحث و کم و کیف آنها تأثیری انکارناپذیر در تقسیم‌ها و دسته‌بندی‌های هر علم دارد و ما یا از اهل آن علم هستیم و تقسیم خاصی را قابل دفاع می‌دانیم و همان را ملاک قرار می‌دهیم و یا به انعکاس نظر مشهور میان متأخرین که آخرین دست‌آورد علم است، بسنده می‌کنیم، در این صورت، بیان اختلاف نظر میان دو شخصیت همچون سیدمرتضی و سید خوئی چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟

درباره نظر مشهور اصولیان، می‌توان گفت که آن‌ها تمام مباحث علم اصول را در ضمن پنج قسم جای داده‌اند: مباحث الفاظ و مقدمات آن، مباحث دلیل عقلی، مباحث حجت‌های شرعی، مباحث اصول عملی و سرانجام مباحث تعارض ادله. سر این تقسیم‌بندی آن است که دلیل، یا جنبه کشف از واقع دارد، یا بدون نظر به واقع تنها وظیفه عملی مکلف را معین و مشخص می‌سازد. در قسم اول، یا از دلالت بحث می‌کنیم و یا از دلالت و در این قسم اول نیز یا دلیل لفظی است و یا غیر لفظی. درباره اصول عملی دیگر، بحث دلالت از بحث دلالت تفکیک نمی‌شود و آنچه در تنقیح دلالت دلیل لفظی گفته شد، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، بحث دلالت و دلالت اصول عملی، یک‌جا متمرکز است. اما درباره امارات (ادله کاشف) بحث صغروی، یعنی بحث دلالت اعم از دلالت دلیل لفظی و دلالت دلیل غیر لفظی (که عمده‌اش دلیل عقلی است)، بر بحث دلالت که با عنوان «حجت‌های شرعی» مطرح می‌شود، مقدم می‌گردد.

پس از مطالعه این چهار بخش عمده در علم اصول، خواننده آگاهی لازم از آن چه صلاحیت دلیل بودن در فقه را دارد به دست می‌آورد و میزان و مقدار دلالتش را نیز درمی‌یابد و آنگاه نوبت به بررسی رابطه طولی یا عرضی ادله و به تعبیر دیگر، نحوه چینش ادله می‌رسد. در این جا حالت‌های مختلفی قابل تصور است که به کیفیت اعتبار دلیل و دلالت آن بستگی دارد؛ اما اگر دو دلیل، در رتبه هم باشند، و به حالت تعارض پایدار برسند، سرانجام، یا یکی از این دو دلیل بر دیگری ترجیح داده می‌شود و یا این که هیچ راهی برای ترجیح یکی از دو دلیل پیدا نمی‌شود. از این رو باب تعارض ادله را «باب تعادل و ترجیح» می‌خوانند.

این مقدار حاصل توجیه دیدگاه مشهور در تقسیم‌بندی مباحث اصولی است که کاملاً روشن

و گویا است. ^۴ اختلافاتی که در کتب مبسوط دیده می‌شود، گرچه برای غیر اهل فن، گیج کننده است؛ اما برای اهل فن، امری کاملاً طبیعی و توجیه پذیر است. برای مثال قاعده حجیت قطع را به عنوان عام ترین عنصر مشترک در کار استنباط می‌توان مقدم داشت یا مقدمات مباحث الفاظ را کم یا زیاد کرد یا برخی مباحث را که ذاتاً جنبه عقلی دارند، هر چند وابسته به دلیل لفظی اند می‌توان از باب ادله لفظی به باب ادله عقلی برد. همه این بحث‌ها، بحث‌های مصداقی اند؛ چرا که با تکامل علم اصول و با دقت نظر بیشتر، عالمان علم اصول دریافتند که فلان بحث به عنوان بحث مقدماتی باید افزوده شود و بحث دیگر به عنوان بحث عقلی قابل شناسایی است. اما ساختمان و ساختار کلی علم اصول در این گونه جابه‌جایی مصادیق مباحث، تغییر نمی‌یابد. در هر حال، برای مقایسه مباحث الفاظ علم اصول با دانش‌های زبانی بسنده کردن به نظر مشهور در تقسیم‌خماسی ابواب و یا بسنده کردن به نظر یکی از اصولیان نامدار متأخر یا یکی از کتاب‌های محوری علم اصول - در بیان فهرست مباحث هر باب - کارساز و طرح اختلاف تقسیم‌بندی‌ها مضر است، اما درباره نحوه تقسیم‌بندی شهید صدر از مباحث علم اصول چنان که در تقریرات درس او آمده است، دو گونه تقسیم قابل ذکر است: اول؛ تقسیم به لحاظ ذات دلیل، به این معنا که دلیل از چه نوع است و به این لحاظ سه باب عمده علم اصول عبارتند از: ادله محرزه، اصول عملی و تعارض ادله. دوم؛ تقسیم به لحاظ نوع دلیلیت دلیل که بدین لحاظ، شش باب عمده علم اصول عبارتند از: مباحث الفاظ، دلیل عقلی برهانی، دلیل استقرایی، حجت‌های شرعی، اصول عملی عقلی و تعارض ادله.

در مقام مقایسه این دو تقسیم‌بندی، باید گفت که تقسیم اول به روش قدیم حوزه در تقسیم مباحث علم اصول، نزدیک تر است و کارایی قواعد اصولی، در مقام استدلال فقهی را به خوبی نشان می‌دهد. حال آن که تقسیم دوم به روش جدید حوزه نزدیک تر و برای بحث از خود قواعد و دقت بیشتر نسبت به آنها مناسب تر است. بنابراین، اگر از زاویه ابزاری بودن علم اصول برای علم فقه و آشنایی با مجالات تطبیق قواعد اصولی در استدلال‌های فقهی به علم اصول بنگریم، بی‌شک، تقسیم اول بهتر است و اگر به گونه‌ای مستقل و مجرد از علم فقه به آن بنگریم، البته تقسیم دوم مناسب تر خواهد بود.

از میان این دو منهج، مختار شهید صدر برای سیر دروس خارج، منهج دوم و برای تنظیم متن حلقات الاصول، منهج اول بوده است. ^۵

نکته سوم: در مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» درباره مباحث تحلیلی علم اصول و تفاوت آن با بحث‌های اکتشافی در باب الفاظ، به گفتاری از شهید صدر توجه شده که در شماره نخست ویژه‌نامه «علم اصول و دانش‌های زبانی» نقد و نظر (شماره‌های ۳۷-۳۸) ترجمه کامل آن موجود بود ولی مؤلف مقاله مذکور بار دیگر به ترجمه بخش‌هایی از همان گفتار اهتمام ورزیده و سپس در داوری ابتدایی آنرا بسیار تحسین برانگیز قلمداد کرده‌اند.

باید توجه داشت که اولاً، اصل وجود این دو نوع بحث (تحلیلی و اکتشافی) در باب الفاظ علم اصول، به شهید صدر اختصاص ندارد و ایشان ابداع‌کننده بحث‌های تحلیلی نیست؛ بلکه گزارش‌گر واقعیتی در درون مباحث الفاظ علم اصول است. شما خود می‌توانید این گزارش را بررسی کنید و کم و کیف آنرا بسنجید یا آنرا کامل‌تر کنید، پس به ناچار اصل توجه شهید صدر به وجود این دو نوع بحث و معرفی شاخصه‌ها و مصادیق هر کدام، دارای اهمیت و کاری ستودنی بوده است.

ثانیاً؛ سعی ایشان متوجه تعیین جایگاه مباحث الفاظ در میان دانش‌های زبانی نبوده است؛ بلکه نفس تمایز دو سنخ بحث لفظی، در علم اصول و ابزارهای لازم برای مطالعه هر یک، مدنظر ایشان بوده است و ما نمی‌دانیم که آیا ایشان از نزد خود این گونه بحث‌های تحلیلی را از سنخ مباحث فلسفه زبان شمرده‌اند، یا این که مطالعاتی در آثار فیلسوفان زبان مغرب زمین داشته‌اند و متأثر از آنها به تبارشناسی مباحث الفاظ، تفتن پیدا کرده‌اند؟

ثالثاً و از همه مهم‌تر آن که مباحث تحلیلی نزد اصولیان را به چند معنا می‌توان قرار داد و این معانی گاه کاملاً متفاوت با شکل و شیوه بحث‌های تحلیلی نزد فیلسوفان زبان است، پس نباید به مجرد تحلیلی خواندن یک بحث بسنده کرد؛ چرا که اساساً فلسفه تحلیلی، شاخه معینی از دانش‌های زبانی نیست؛ بلکه به تعبیر مقاله مذکور، یک رویکرد خاص در همه زیرشاخه‌های فلسفه است. در مقاله مذکور آمده است:

این سخن که فلان مبحث در فلسفه تحلیلی آمده است چیزی را روشن نمی‌کند... فیلسوفان تحلیلی در همه زیر رشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه مطالعه و تحقیق و تأمل کرده‌اند... این قول که فلسفه زبان بخشی از فلسفه تحلیلی به حساب می‌آید نیز خطای فاحش است. هیچ زیر رشته‌ای از هیچ رشته علمی‌ای و از جمله هیچ زیر رشته‌ای از فلسفه، بخشی از یک نظرگاه و رویکرد به حساب نمی‌آید.^۶

در اینجا برای مزید فائده و دفع این توهم که مباحث تحلیلی نزد اصولیان فقط یک گونه است، توجه خوانندگان را به سه گونه بحث تحلیلی که در علم اصول قابل شناسایی است جلب می‌کنم.

۱. هر مسئله‌ای از مسائل علم اصول در بردارنده موضوع و محمولی است و اگر بخواهیم نسبت میان آن دو را بدانیم و به صحت یا عدم صحت حمل، حکم کنیم، باید دو طرف نسبت را به خوبی بشناسیم؛ گاه از راه تجزیه و تحلیل مفاهیم و این که یک مفهوم نسبت به دیگری بشرط شیء است یا بشرط لا و یا لا بشرط، می‌توان نسبت موضوع و محمول را به دست آورد، بی آن که برای صحت یا عدم صحت حمل، به ترتیب دادن مقدمات خارجی نیازمند باشیم.

البته، تجزیه و تحلیل مفاهیم برای رسیدن به نسبت میان آنها، در علم اصول، بحث گسترده‌ای دارد که در باب دلیل عقلی مطرح می‌شود و طبیعت بحث به گونه‌ای است که ذاتاً مرتبط به زبان و دلالت لفظ نیست. کشف ارتباط برخی احکام با برخی دیگر، ارتباط احکام با متعلقات آنها و ارتباط احکام با موضوعات واقعی آنها، در زمره این گونه بحث‌ها هستند. مشهور اصولیان، نزدیک به یک قرن است که مباحث ملازمات عقلی را از باب الفاظ بیرون کشیده‌اند و معتقدند در باب غیرمستقلات عقلی که یک طرف ملازمه را شرع و طرف دیگر را عقل می‌گوید؛ همانند مقدمه الواجب واجبه، التكلیف المشروط ممکن، النهی فی العبادة یقتضی الفساد، به نفس ملازمه میان دو طرف نگریسته می‌شود و عقل با توجه به معنا و مفهوم دو طرف، به صحت یا عدم صحت حمل حکم می‌کند. حال، اگر بحث تحلیلی به این معنا باشد که عقل در کار تحلیل مفاهیم و تحلیل نسبت آنها با یک دیگر است، در این صورت، مهم نخواهد بود که این مفاهیم، مدلول‌های الفاظ هستند یا مدلول‌های غیر الفاظ. البته، می‌توان گفت که مباحث الفاظ که به تنقیح دلالت خطابات شرعی می‌پردازد، مقدمه بحث‌های تحلیلی است؛ چرا که یک طرف ملازمه را به ما می‌شناساند.

حال، ممکن است مقصود و مراد فیلسوف تحلیلی که به موشکافی و مذاقه در زبان، برای حل یا انحلال برخی مسایل و مشکلات فلسفی از طریق کشف نسبت‌ها سفارش می‌کند، این باشد که دقت در زبان برای تنقیح مفاهیمی است که طرف نسبت واقع شده‌اند و البته اگر طرف نسبت به درستی شناخته نشود، نسبت نیز به درستی شناخته نمی‌شود.

امروزه جدا ساختن بحث‌های لفظی از بحث‌های تحلیلی (به معنای بحث‌های عقلی) برای

کشف ملازمه میان مفاهیم، نزد اصولیان به خوبی روشن است. برای مثال، وقتی در علم اصول گفته می‌شود: «تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است»، می‌توان بر صحت آن از راه تحلیل مفاهیم مذکور در قضیه، دلیل آورد و چنین استدلال کرد که «بیان»، یعنی دلیلی که راهنمای کیفیت عمل مکلف است و شارع به سبب آن چگونگی اتیان و امتثال و شیوه خروج از عهده تکلیف را نشان می‌دهد. «وقت حاجت»، یعنی زمان معین شده برای امتثال، و تأخیر از این وقت یعنی تأخیر در راهنمایی به آن اندازه که وقت تعیین شده برای امتثال سپری می‌شود. بنابراین، در صورتی که برای عمل، وقت معین شده‌ای نباشد و یا به ظاهر، وقت وسیع باشد و بیان در آخر وقت بیاید، تأخیر بیان از وقت حاجت، صدق نمی‌کند. «قبیح» یعنی آن چه برخلاف مقتضای عقل، با ملاحظه صفات شارع و خصوصاً حکمت اوست. به خوبی روشن است که اگر این چهار مفهوم به درستی تحلیل شوند، حکم صادر شده ضروری خواهد بود و نیاز به ترتیب مقدمات خارجی ندارد.

۲. معنای دوم که اخص از معنای اول است، مطابق اصطلاحی است که شهید صدر به کار گرفته‌اند. ۷ ایشان در یک تقسیم‌بندی ابتکاری، قضایای عقلی را به دو دسته ترکیبی و تحلیلی تقسیم کرده‌اند و البته مراد ایشان از قضیه ترکیبی قضیه‌ای است که در آن از استحاله یا عدم استحاله چیزی سخن می‌گوییم که پیشتر شناخته شده بود و تصور روشنی از آن موجود بود؛ مانند آن که می‌گوییم: «اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم محال است»؛ یعنی برای مثال، نمی‌توان گفت که «نماز واجب است بر کسی که عالم به وجوب آن باشد». در این جا عقل، موضوع و محمول را به هم می‌رساند و ترکیبی از آنها در قالب یک قضیه پدید می‌آورد.

در مقابل، قضیه تحلیلی قضیه‌ای است که ترکیب موضوع و محمولش به دست عقل نبوده؛ بلکه در جای دیگر، یعنی در نزد شرع به صورت یک قضیه ثابت شده است، و عقل تنها به تحلیل نوع و چگونگی ارتباط میان موضوع و محمول می‌پردازد. برای مثال، وقتی بر اساس دلیل شرعی - چه دلیل لفظی و چه غیر لفظی - ثابت شد که «حج، بر هر مستطیع واجب است»، عقل به بررسی رابطه میان وجوب حج، به عنوان یک حکم شرعی و موضوع آن که استطاعت است، می‌پردازد و علّی و معلولی بودن این رابطه را بررسی می‌کند و یا زمانی که شارع می‌گوید: «بر کسی که از سر عمد و اختیار، روزه رمضان را افطار کرده است، آزاد کردن بنده‌ای یا اطعام شصت فقیر و یا شصت روز روزه گرفتن واجب است»، عقل به تحلیل این قضیه می‌پردازد که

چگونه هم و خوب ثابت شده است و هم تخییر، با آن که وجوب به معنای تعیین و عدم جواز ترک است و تخییر به معنای سعه و امکان ترک با رجوع به بدل است.

بنابر این اصطلاح که شهید صدر آن را پایه گذاری کرده اند، مباحث تحلیلی در علم اصول، آن دسته از مباحث عقلی هستند که رابطه منطقی و معقول میان اجزای یک قضیه شرعی را تبیین می کنند. این مباحث بر این پیش فرض استوارند که کار قانون گذاری نزد شارع هیچ گاه بر خلاف مقتضای عقل نیست؛ بلکه دستگاه تشریح نظامی معقول و منطقی دارد و از نظر عقلی و فلسفی قابل دفاع است. در مقابل، مباحث ترکیبی در علم اصول، آن دسته قضایای عقلی هستند که عقل موضوع آن را از جایی می گیرد و یا خودش آن را مطرح می سازد و سپس درباره امکان یا استحاله آن، به بحث می پردازد. ارتباط قضایای تحلیلی و ترکیبی و تأثیرات متقابل آنها جای بحثی مفصل در علم اصول است.

حال، اگر از اصطلاح شهید صدر فراتر رویم و به تقابل این دو نوع قضیه نظر نکنیم، باقی نیست که این گونه مباحث ترکیبی را نیز مطابق معنای اول، نوعی قضیه تحلیلی به حساب آوریم؛ چرا که در این جا، عقل با تحلیل اجزاء موضوع، به استحاله یا عدم استحاله آن پی می برد. در هر صورت، همه این گونه مباحث از باب الفاظ بیرون است.

۳. شهید صدر درباره مباحث تحلیلی اصطلاح دیگری نیز دارد که به باب الفاظ مربوط می شود. ایشان در مقدمه مباحث دلیل لفظی آورده اند که این مباحث دو گونه اند؛ برخی بحث های لغوی و معناشناختی اند و برخی بحث های تحلیلی و فلسفی. در قسم اول، دانشمندان اصولی در پی کشف معناست و در قسم دوم، فرض آن است که معنای کلام نزد او روشن است، اما در تحلیل و تجزیه معنا و ارتباط هر جزء معنا با جزء دیگر کلام، جای تأمل و تفکر زیادی است، برای مثال، در جمله «حسن از خانه بیرون رفت»، چه معنایی در مقابل حرف «از» قرار می گیرد؟ آیا این معنا می تواند به قیود کلام مقید شود؟ این بحثی است که جایگاهی در فلسفه رایج، ندارد؛ چرا که جهت گیری فلسفه رایج به سمت و سوی تفسیر و تحلیل احکام موجودات خارجی یا ذهنی با قطع نظر از مدلول کلام قرار گرفتن است. از این رو، درباره احکام مدلولات کلامی، باب بحثی دیگر را باید گشود که فیلسوف زبان در راستای هدف خود و دانشمندان اصولی در جهت معرفی عناصر مشترک، عهده دار آن می شود.

بحث های مربوط به قسم اول، یعنی بحث های اکتشافی که در مقابل بحث های تحلیلی قرار

می‌گیرند، در چند حالت پیچیدگی ویژه‌ای پیدا می‌کنند که نیازمند بحث و بررسی در علم اصول است و صرف مراجعه به لغت دانان کافی نخواهد بود. این حالت‌های پیچیده از این قرارند:

یکم، در جایی که اصل معنا نزد اهل زبان روشن است، اما بیان ویژگی‌های آن را از اهل لغت نمی‌توان انتظار داشت؛ همانند دلالت صیغه‌ی امر بر خصوص طلب و جویی یا استحبابی یا مطلق طلب. در این جا دانش‌وران علم اصول از راه تبادر یا استدلال عقلی، یکی از معانی مُحتمل را تعیین می‌کنند و در صورت دوم که به استدلال عقلی، برای کشف خصوصیات معنا، روی آورده می‌شود باز هم نوعی بحث فلسفی و عقلی برای تعیین یکی از معانی محتمل شکل می‌گیرد. نمونه‌ی دیگری از این دست، بحث اصولی درباره‌ی وضع برخی اسامی برای خصوص صحیح یا وضع برای اعم است که در این جا اصولیان با اقامه‌ی برهان و اثبات این امر که وضع اسم برای خصوص صحیح، مستلزم اشکالی عقلی است، وضع اسم برای اعم را می‌پذیرند.

دوم، جایی که اصل معنا روشن است، اما از خاستگاه پیدایش این معنا برای لغت آگاه نیستیم. فرض کنیم که دانشمند اصولی از راه تبادر، کشف کرد که صیغه‌ی امر بر وجوب دلالت می‌کند، در این جا، این پرسش پدید می‌آید که منشأ این دلالت وضع است یا اطلاق؟ تفاوت کار در این جا برای اصولیان مهم است؛ چون در حالت دوم، استعمال لفظ در معنای استحباب به طریق تعدد دال و مدلول، استعمال مجازی نیست، بخلاف حالت اول. بنابراین، در این جا نیز باب بحث تفسیری و تحلیلی دیگری، درباره‌ی منشأ دلالت، گشوده می‌شود که پرداختن به آن شأن دانشمند اصولی و بر عهده‌ی اوست.

سوم، جایی که اصل دلالت، به صورت یک قاعده کلی، نزد اهل لغت و عرف روشن است، اما در تطبیق آن با خارج و پیدا کردن مصداق آن با ابهام و مشکل روبرو می‌شویم؛ به گونه‌ای که عرف عام و اهل زبان در این زمینه پاسخ گو نیستند و دانشمند اصولی خود باید پاسخ را بجوید و بیابد. برای مثال، چنان که پیش‌تر نیز گفتیم، خالی بودن کلام از قیود در حالتی خاص، بر اطلاق دلالت دارد، و عرف عام می‌گوید: هر آن چه که متکلم می‌توانست بگوید و نگفته است، بی‌شک آن را نخواسته و مقصود او نبوده است، اما این که چرا صیغه‌ی امر، به هنگام برقراری حالت اطلاق بر وجوب تعیینی دلالت می‌کند و نه بر وجوب تخیری، بر تفاوت طلب تخیری با طلب تعیینی مبتنی است که البته از لغت دانان، نمی‌توان پاسخ آن را انتظار داشت.

چهارم، در جایی که معنا و مفهوم کلام، نزد عرف عام معین و مشخص است، اما فهم عرفی دیگری نیز وجود دارد که به نظر دانشمند اصولی با فهم عرفی اول، سازگار نیست؛ برای مثال مشاهده می‌کنیم که جمله شرطیه نزد عرف عام مفهوم مخالف دارد و دلالت بر «انتفاء عندالانتفاء» می‌کند، اما از سویی، شاهد هستیم که در جمله شرطیه «هر گاه اصطکاک پدید آید، حرارت تولید می‌شود»، مفهوم مخالف وجود ندارد؛ چراکه حرارت از راه‌های دیگری غیر از اصطکاک نیز ایجاد می‌شود و با این حال، احساس مجاز بودن نیز وجود ندارد. خلاصه این که از یک سو، معنایی به ذهن متبادر می‌شود و از سوی دیگر، خلاف آن معنا مجاز نیست. در تمام این حالت‌های چهارگانه، گونه‌ای از بحث‌های معناشناختی، با تکیه بر برهان و استدلال عقلی و با تجزیه و تحلیل مدلولات لفظی، وجود دارد که غیر از آن دسته مباحث تحلیلی است که درباره معانی حرفی اشاره شد و بحث تحلیلی در همه این اقسام از مباحث الفاظ، غیر از مباحث تحلیلی در باب دلیل عقلی است. نتیجه نهایی آن که باید دید هر کس در هر جا از «مباحث تحلیلی» چه چیزی را قصد می‌کند.

بررسی ضرورت تبارشناسی

اکنون پس از بیان نکته‌های سه‌گانه گذشته به بررسی اصل مدعای مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» می‌پردازیم. به نظر ما ماهیت کار زبان‌شناسان با ماهیت کار دانش‌وران علم اصول، در باب الفاظ، به کلی متفاوت است؛ هرچند در بعضی موارد جزئی، بسیاری کلمات شبیه به هم دارند. بنابراین، نمی‌توان رده‌بندی مباحث نزد گروهی را به دیگری تحمیل کرد و یا مطابق با نوع تقسیم‌های داخلی یک گروه، مباحث مورد بحث گروه دیگر را تقسیم‌بندی کرد. ولی البته، باید بدون تحمیل اصطلاحات یک گروه بر گروه دیگر، به دنبال نقطه‌های مشترک بود؛ چرا که تقسیم‌بندی و تبارشناسی مباحث یک علم، تابع اهداف و مقاصد علم است.

فرض کنید که در صدد هستیم تا گل‌های یک گلستان را دسته‌بندی کنیم. بی‌شک، یک پزشک داروشناس بر اساس هدف مطالعاتی خود، آنها را به گونه‌ای متفاوت با یک تاجر و یا یک پرورش‌دهنده و باغبان گل‌ها تقسیم‌بندی می‌کند. بحث‌های زبان‌شناسانه نیز به همین شکل، جهت‌گیری‌ها و اهداف مختلف می‌پذیرند.

دانش‌وران علم اصول، زبان را وسیله انتقال معنا می‌دانند و با طرح مباحث الفاظ - آن گونه

که اهل ادب و لغت متکفل آن نبوده و بدان نمی پردازند - در پی تنقیح دلالت الفاظ قرآن و حدیث به عنوان خطابات شرعی هستند. برخی از مباحث آنها البته به الفاظ قرآن و حدیث اختصاص پیدا می کند؛ ولی برخی دیگر قابل تعمیم به الفاظ دیگر متکلمین نیز هست. از این زاویه، علم اصول می تواند دستاوردهای مهمی برای برخی شاخه های دانش های زبانی داشته باشد؛ به ویژه با توجه به این نکته که مباحث الفاظ، سابقه ای هزارساله نزد اصولیان مسلمان، چه شیعه و چه سنی، دارد و عمده دانش های زبانی در بین فیلسوفان غرب، حداکثر در دو یا سه قرن اخیر به صورت علوم مستقل شناسایی شده اند.

اصولیان در کار خود مبانی کلامی و غیر کلامی ویژه ای دارند؛ همانند این مبنا که شارع مقدس، متکلم حکیم است و با تعبیرهای زبانی خود در صدد اغواگری و گمراه سازی نیست؛ همان گونه که از سهو و خطا بدور است و در به کارگیری واژه مناسب برای انتقال معنا، به اشتباه نمی افتد. دیگر آن که شارع مقدس، متکلمی قاصد است و زبان را برای انتقال معانی مقصود نزد خود به کار می گیرد و دیگر آن که مجموع مقاصد شارع را از مجموع کلامش باید فهمید و با ارتباط بخشیدن به مجموع خطابات صادره از سوی شارع می توان مقصود نهایی او را تشخیص داد، و دیگر آن که شارع، زبان عرفی را سکوی اولی برای تخاطب برگزیده است و از همین رو، شارع نیز می تواند بر همه قرینه هایی که عرف، به آنها تکیه می کند، تکیه کند، و دیگر آن که زبان هیچ کوتاهی و قصوری در انتقال مقاصد شارع ندارد؛ چرا که اگر زبان در انتقال مفاهیم و مقاصد شارع قاصر و ناتوان باشد، مستلزم اثبات قصور و ناتوانی برای شارع در ابلاغ و ارسال پیام ها و مقاصدش است. و مبانی دیگری از این دست که اکنون در صدد فهرست کردن آنها نیستیم. ولی، چه بسا همین مبانی نقطه آغاز بحث و گفت و گو نزد برخی زبان شناسان باشد. چنان که گاه در دانش های زبانی، مباحثی محل بحث و گفت و گو است که نزد اصولیان، اساساً فراتر از باب دلالت لفظی است و یا در زمره آن دسته از دلالت های لفظی است که علم اصول به آنها نمی پردازد و شأن اهل ادب، اهل لغت، اهل صرف و نحو، معانی و بیان و بدیع است و یا به طور کلی از حوزه لغت و زبان بیرون بوده و به دنیای فکر و ذهن مربوط است.

در صفحه ۱۳ مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» آمده است:

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، هیچ یک از اصولیان در جهت تعیین جایگاه مباحث لفظی علم اصول در میان دانش های زبانی امروزین، کوششی نکرده

است و این حکم فقط یک مورد استثناء دارد و آن مرحوم سید محمد باقر صدر است.

و ما نیز می‌گوییم که البته، اصولیان کوششی در این جهت نکرده‌اند ولی علتش آن است که هیچ ضرورتی و هیچ توجیهی برای آن ندیده و نمی‌بینند. به واقع چگونه می‌توان انتظار داشت، علمی که ریشه‌های هزار ساله دارد، ارتباطش را با گذشته‌اش قطع کند و در قالب دانش‌های امروزی درآید؛ به علاوه که هنوز یک نسخه روشن از ساختار مباحث مختلف این دانش‌ها در دست نداریم و گزارشی از دیدگاه مشهور آنها به ما نرسیده است و آنچه نیز ترجمه و نقل شده است تنها دیدگاه‌های خاص به افراد است. با این حال، باز هم ما در جست‌وجوی ثمرات این کار (تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول) خواهیم بود، تا اگر به نتیجه‌ای دست یافتیم، ضرورت آن را به عالمان علم اصول گوشزد کنیم.

اما به واقع، شهید صدر که افتخار شهادتش را نباید نادیده گرفت، چه کرده است که مؤلف محترم مقاله مذکور ایشان را یک مورد استثنائی در میان اصولیان شناخته‌اند، آیا جز این است که پیش از ورود به برخی بحث‌های لفظی، مقدمه‌ای در تفاوت میان مباحث اکتشافی و تحلیلی، آورده‌اند. آیا به واقع، اشاره به این تفکیک و نگارش همین چند صفحه، کوششی برای تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول به حساب می‌آید؟ حال آن‌که می‌دانیم که اصولیان دیگر، هرچند نگاه بیرونی و گزارش گرانه از تفاوت سنخ این دو بحث نداشته‌اند، اما به هر حال، به هر دو بحث (اکتشافی و تحلیلی) اشاره کرده و بدان پرداخته‌اند. در هر صورت، چه این گزارش بیرونی از کار اصولیان را داشته باشیم یا نداشته باشیم، اصل کوشش آنها در جهت معرفی جایگاه مباحث اصولی در میان منظومه دانش‌های زبانی نیست؛ بلکه برای معرفی اقتضائات و ثمرات و مصادیق هر بحث است.

حال، اگر به نحوه تبارشناسی مباحث الفاظ در مقاله مورد بحث بازگردیم، می‌بینیم که برای مثال، در تفسیر ارتباط وضعی آورده‌اند:

حقیقت وضع و این‌که آیا وضع یکی از افعال گفتاری یا افعال زبانی یا افعال زبان است یا فعلی غیر گفتاری است، و در صورت اول، آیا از افعال گفتاری در بیانی است یا از افعال گفتاری با بیانی و در صورت اول یا از افعال ایجاد است یا از افعال التزامی یا از افعال تحریکی و در صورت اول، آیا از مقوله نامگذاری است یا از مقوله

فعل ایجادی دیگری، همه اینها، متعلق به حوزه فلسفه زبان و از مباحث مربوط به

نظریه حکایت یا ارجاع و نیز از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی اند.^۸

باید گفت به واقع این گونه تبارشناسی به چه کار دانشمند اصولی می آید و چرا او را معذور از این کوشش ندانیم؟ و تازه طرح این احتمالات، کافی در بحث نیست و مهم تر بررسی تأثیرات هر یک از این احتمالات در مباحث زبان شناسی است؛ آن چنان که برای دانشمند اصولی، آثار مترتب بر تعهد و یا قرن اکید دانستن وضع، مهم است. اما مباحثی که هیچ تأثیر مستقیم یا غیرمستقیمی در اکتشاف معنا و نکات دخیل در آن ندارد، برای دانشمند اصولی بحث های بی مورد و بی فایده ای است. حتی مباحث تحلیلی علم اصول نیز مقدمه ای برای نوعی بحث های اکتشافی است؛ برای مثال، اگر تحقیق در معنای حرفی شکل تحلیلی داشته باشد، مقدمه ای برای اکتشاف امکان وجود اطلاق در معنای حرفی است و گرنه از شأن دانشمند اصولی به دور است که به مطالعه زبان، به عنوان زبان یا به عنوان یک پدیده تاریخی یا اجتماعی صرف، پردازد.

و یا اگر به تبارشناسی دلالت های صیغه امر در متن مقاله مذکور بنگریم، می بینیم که درباره آن همه مباحث دقیق و عمیقی که در باب دلالت صیغه امر بر وجوب و دلالت صیغه امر در حالت های مختلف؛ همانند امر به امر یا امر با علم به انتفاء شرط، در علم اصول وجود دارد، گفته اند که این مباحث به نظریه «افعال گفتاری» از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی در فلسفه زبان تعلق دارند؛ در حالی که مبحث افعال گفتاری، آن قدر گسترده است که بخش های متعددی از مباحث الفاظ علم اصول را پوشش می دهد. و از سوی دیگر درباره مبحث تعلق امر به طبیعت یا افراد، و یا مبحث حقیقت واجب تخییری، واجب کفایی و واجب موقت، گفته اند که همه این مباحث به فلسفه اخلاق تعلق دارد و در زمره مباحث زبانی نیستند؛ در حالی که برای مثال، بحث حقیقت وجوب تخییری و کفایی از مصادیق روشن مباحث تحلیلی نزد شهید صدر است که او را پیشرو اصولیان در زمینه تبارشناسی مباحث الفاظ و تفاوت گذاری میان مباحث اکتشافی و تحلیلی دانسته اند. بنابراین، اگر در شاخه های دانش های زبانی بحثی در این باره نیست، بر غفلت اهلس باید خرده گرفت. از بررسی مجموعه شواهدی از این دست، برمی آید که مباحث شاخه های مختلف دانش های زبانی، در مقایسه با تقسیم بندی اصولیان از مباحث الفاظ از قبیل «جمع المتفرقات و تفریق المجتمعات» است؛ چنان که تقسیم بندی اصولیان در مقایسه با کار زبان شناسان نیز همین گونه است. بنابراین، هر تقسیم بندی ای را در جای خود

باید بررسی کرد که آیا غرض اهل آن علم را بر آورده می‌سازد یا خیر؟ و گویا در نظر مؤلف مقاله مذکور شکل مباحث مطرح شده نزد فیلسوفان زبان، استاندارد علمی و قابل قبول باور شده که مباحث الفاظ علم اصول به همان اندازه که قابلیت مطالعه در این شکل استاندارد را داشته باشد، علمی و قابل قبول است.

سپس در بیان آخرین نتیجه‌ای که از مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» گرفته‌اند، چنین آورده‌اند که «دست‌مایه‌های مابعدالطبیعی اصولیان یا (الف) بی‌ربط با مسائل زبانی‌اند و یا (ب) در خود حوزه معرفتی مابعدالطبیعه بی‌اعتباراند.» که این سخنی بس سنگین و بنیان‌برانداز و ادعایی بزرگ، مشتمل بر چندین ادعای دیگر است که اثبات هر کدام تدوین مقاله یا کتابی مستقل و مجزاً می‌طلبند و عجیب آن‌که این اشکال را به صورت جزمی، مطرح نکرده و تعبیر «ممکن است چنین بنمایند» را به کار گرفته‌اند که البته، القای چنین تردیدی در یک بحث کاملاً علمی، بدون ذکر شاهد و منبعی، آن‌هم در حد بسیار کلی دور از انتظار و به دور از اخلاق علمی است. و عجیب‌تر آن‌که در فهرست آن‌دسته از مباحث مابعدالطبیعی که اصولیان در ضمن مباحث الفاظ، به عنوان مبانی عقلی یا کلامی و فلسفی اخذ کرده‌اند، نزدیک به هشتاد اصطلاح را بدون رعایت هیچ ترتیب و تناسب جای داده‌اند، که از جمله آنها، وجود، ماهیت، عدم، حقیقی، اعتباری، جنس، فصل، نوع، کلی، جزئی، علّیت، معلولیت، استحاله دور و تسلسل، بدیهی، نظری، تصور، تصدیق، علم و قدرت را می‌توان نام برد.

به هر حال، باید معین و مشخص شود که در کدام یک از این موارد، تصور اصولیان از معنای اصطلاح، تصویری خطا و بی‌اعتبار و در کدام یک از این موارد، استناد دانشمند اصولی به گفتار متکلمین یا فیلسوفان، صرف نظر از صحت و سقم آن، بی‌مورد و بی‌ربط است و اگر این همه، در فهرست مفاهیم بی‌ارتباط به بحث‌های زبانی جای دارند، بنابراین، مفاهیم مرتبط و بی‌اعتبار کدام‌اند؟ این‌گونه تردید البته، در کار زبان‌شناسان بلکه در موارد دیگری که از تعاطی ارباب علوم سخن به میان می‌آید، قابل طرح است.

باید پرسید کدام دسته از مباحث الفاظ، می‌بایست از جنبه تاریخی و تجربی مورد مطالعه قرار گیرند که اصولیان از غیر این راه بدان وارد شده‌اند؟ و در این‌که روش مطالعه، این‌گونه یا آن‌گونه است، سخن چه کسی ملاک و معیار است؟ چه اشکالی بر پیش‌فرض‌های کلامی و فلسفی اصولیان وارد شده است که بر خود آن اشکال، اشکالی وارد نبوده و نیست؟ و اگر در یک

بحث مبنایی اختلافی پدید آید، سخن چه کسی را باید پذیرفت؟ آیا نفس اشکال بر یک مبنا، نشانه بی اعتباری آن است؟

آیا می توان گفت که از استحاله دور و تسلسل یا از وجود و عدم نباید سخن گفت، به این دلیل که جنبه تجربی و تاریخی زبان ملاک است؟ اگر تجربی یا تاریخی بودن یک مسئله مورد اختلاف باشد، چه باید کرد؟ اساساً آیا نفس این گونه سخن گفتن و این گونه اشکال کردن، خود نوعی مرزناشناسی به حساب نمی آید؟ جدای از آن که بر همه اصولیان به یک گونه نمی توان حکم راند، هریک از دانشمندان اصولی می تواند قضیه ای را که جایگاه اثبات آن در فلسفه و کلام است، به عنوان یکی از مبادی تصدیقی خود تعیین کند و دانشمند دیگری می تواند آن را نپذیرد و یا آن را مبنای بحث خود قرار ندهد. برای نمونه، قاعده «الواحد» مورد استناد برخی از اصولیان بوده است و حال آن که برخی دیگر از اصولیان یا آن را از اساس، قبول نکرده اند یا ابتناء مسئله ای اصولی بر آن را باور نداشته اند.^۹ البته، مبادی تصدیقی مشترکی میان مشهور اصولیان می توان جست و جو کرد که هم اعتبارشان در حوزه معرفتی خاصی پذیرفته شده و هم ابتناء مسئله اصولی بر آن صحیح شمرده شده است.

به هر حال، راه مناقشه با اصولیان، بر سر مبنایی ای که آنها برگزیده اند، باز است، همان گونه که راه مناقشه با متکلمین و فیلسوفان درباره مسائلی که مطرح کرده اند، باز است. ولی نباید تصور کرد که سیر تکامل علم اصول، کندتر از سیر تکامل فلسفه و کلام است، و نباید حکم کرد که همه اصولیان بی خبر از راه و رسم تحقیق در مسائل زبانی، دست مایه هایی از مابعدالطبیعه گرفته اند که یا بی ربطاند و یا بی اعتبار؛ چرا که هر دانشمند اصولی به جهت مبتنی بودن دانش فقه و اصول بر دانش کلام، یک شخصیت کلامی نیز دارد که با این شخصیت کلامی اش، مبنایی عقلی لازم برای بحث های خود را تنقیح می کند؛ بنابراین، به طور جزئی باید مشخص کرد که کدام مبنا و به استناد کدام دلیل مورد اشکال است و کدام مسئله تجربی و تاریخی است که غیر قابل استناد به حوزه مابعدالطبیعه است؟ و چرا تجربی و تاریخی است؟ و آیا تجربی و تاریخی بودن یک مسئله به معنای قطع ارتباط او با حوزه مفاهیم مطرح در مابعدالطبیعه است؟ به گونه ای که حتی از اعتباری یا حقیقی بودن زبان و مسائل مرتبط به آن و یا کلی و جزئی بودن معنای الفاظ نباید سخن گفت.^{۱۰}

خلاصه، شکل گیری زبان و لغت به هر گونه که باشد، به جای خود باید بحث شود، اما در

تمسک به مفهوم عرفی هر لفظی و در استناد به ظهور عرفی هر لفظ و لغتی، البته قواعد و اصول منطقی حاکم است؛ پس تجربی و تاریخی دانستن زبان که ناظر به اصل تکون زبان و ظهورات عرفیه کلام است، با تحکیم قواعد و روابط منطقی - برای استناد به عرف و حل برخی مشکلات زبانی - منافاتی ندارد و از همین رو، شهید صدر، به دو مقام ثبوت و اثبات برای بحث های زبانی اشاره کرده اند.^{۱۱} شاید نادیده انگاشتن و بی توجهی به این نکته مهم، منشأ بی ارتباط دانستن مسائل زبانی با حوزه مفاهیم مطرح در فلسفه مابعدالطبیعه بوده باشد.

ملاحظات خاص

برخی از مباحث مطرح شده در مقاله «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» قابل تأمل است که در این جا به آنها اشاره می کنم.

۱. در صفحه ۳ از مقاله مذکور نوشته اند که «به مقتضای پاره ای از تقسیم بندی ها بعضی از بحث هایی که به وضع یا استعمال یا دلالت الفاظ مربوط می شوند؛ مانند بحث های راجع به حقیقت وضع، هویت واضع تعابیر زبانی، وضع تعیینی و وضع تعینی، اقسام وضع، معنای حرفی و... در زمره مباحث لفظی علم اصول محسوب می شوند و به مقتضای تقسیم بندی های دیگر، در این زمره به حساب نمی آیند» و بار دیگر در پی نوشت مقاله، تکرار کرده اند که «در این باب که آیا این بحث های اخیر، یعنی بحث های مربوط به وضع یا استعمال یا دلالت، اصلاً جزو مباحث و مسائل علم اصول هستند یا نه، وفاق نظری در کار نیست». همین طور، در صفحه ۱۲ آورده اند: «در بیشتر تقسیم بندی ها، بعضی از مباحث لفظی جزو مسائل علم اصول محسوب می شوند و بقیه جزو مقدمات یا مبادی تصوری یا تصدیقی... اما در پاره ای از تقسیم بندی ها که شمارشان بسیار کمتر از تقسیم بندی های دیگر است، تقسیم مباحث علم اصول چنان سامان میگیرد که همه مباحث لفظی مورد اهتمام اصولیان جزو مسائل علم اصول به شمار می آیند و جزو مبادی یا مقدمات قرار نمی گیرند.»

باید گفت: درشت کردن این مطلب که گاه مباحث یاد شده در زمره مباحث اصولی اند و گاه در زمره مقدمات مباحث الفاظ قرار گرفته اند و میان اصولیان در این زمینه ناهم داستانی وجود دارد، هیچ نکته مهمی در بر ندارد.

با دقت در بحث های مربوط به وضع و واضع و اقسام آنها و بحث های عمومی درباره اصل

دلالت و اقسام دلالت و استعمال و علائم تشخیص حقیقت از مجاز و اصول لفظی ای که برای کشف مراد متکلم به کار گرفته می‌شوند، روشن می‌شود که شکل مباحث، ناظر به لفظ معینی از الفاظ کتاب و سنت نیست. از همین رو، این گونه مباحث هیچ‌گاه مقدمه‌اخیر قیاس استنباط قرار نمی‌گیرند، پس بنابه قاعده، جزو مباحث صغروی در علم اصول نیستند؛ اما از آن‌جا که برخی مباحث؛ همانند بحث‌های عمومی درباره دلالت، از مقدمات بعیده قیاس استنباط به شمار می‌آیند، می‌توان به نگاهی دیگر، آنها را در ردیف مقدمات استدلال به شمار آورد و در علم اصول وارد ساخت.

محقق عراقی، این اختلاف مبنا را در بحث از موضوع علم اصول و میزان و ملاک اصولی بودن یا نبودن یک مسئله، به خوبی مطرح کرده‌اند که باید در جای خود بدان پرداخت. ۱۲ حال، این دسته مباحث - چه از صمیم علم اصول باشند و چه خارج از آن - از آن‌جا که هیچ رشته علمی دیگری عهده‌دار آن نیست، حتی اگر مسئله‌ای اصولی هم نباشند - باز هم اصولیان ناگزیر از پرداختن بدان‌ها در مقدمه مباحث الفاظ هستند؛ چرا که به نتایج این بحث‌ها نیاز دارند و در مباحث اصولی آینده تأثیرگذاراند. ۱۳ برای مثال؛ تفاوت اراده استعمالی و اراده جدی - به گونه‌ای که در باب عام و خاص و باب مطلق و مقید از علم اصول مورد نیاز است - بر یک بحث کلی درباره اصل وضع و تفسیر آن و دخالت اراده متکلم در معنای لغوی و اقسام استعمال و تبیین اصل تفاوت میان اراده استعمالی و اراده جدی متوقف است و یا در باب دلالت صیغه امر می‌بینیم که تشخیص معنای مراد نزد متکلم، در برخی مصادیق صیغه امر، بر بحث‌های عمومی درباره اصل دلالت و نحوه تشخیص دلالت و نحوه تشخیص مراد متکلم و امکان افناء لفظ در اکثر از یک معنا یا امکان اراده معنای حقیقی و معنای مجازی به طور هم‌زمان و مانند آن متوقف و مبتنی است. این گونه مباحث مقدماتی، به گونه‌ای در علم اصول مطرح می‌شوند که اهل ادب و لغت بدان‌ها نمی‌پردازند و فیلسوفان زبان نیز که دیری نیست به این بحث‌ها پرداخته‌اند، در مواردی، اصلاً به این گونه بحث‌ها توجهی نداشته‌اند. از این روست که اصولیان ناگزیر از ورود بدین دسته مباحث بوده‌اند و از ثمرات آن سود جسته‌اند.

مؤلف مقاله مذکور، آن ارتباط تنگاتنگی را که شهید صدر میان مقدمات مباحث الفاظ و نفس مباحث قائل شده‌اند، در نیافته و در صفحه ۲۰ آن مقاله، بر شهید صدر اشکال کرده‌اند که این پیوند، چگونه پیوندی است؟ البته، نزد اهل فن، بسی روشن است و برای کشف این ارتباط طولی و نحوه

ابتداء مباحث الفاظ بر مقدمات آنها، می‌توان به کیفیت طرح پرسش در آغاز خود مباحث رجوع کرد. یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که دانش‌وران علم اصول، از قدیم تا به حال، معمولاً به تغییر جایگاه مباحث علم اصول و ساختار آن اهمیت زیادی نداده و نمی‌دهند و ساختار سنتی آن را به دلیل امکان ارجاع و آدرس‌دهی، تا حد ممکن، حفظ کرده‌اند، مگر در مواردی که تغییر هندسه مباحث، به کشف نکاتی دخیل در اصل بحث کمک می‌کرد. همان‌گونه که تغییر دکوراسیون منزل، تنها برای بهره‌وری بهتر از فضا و قرار گرفتن هر چیز در جایگاه مناسب‌اش، کاری معقول و منطقی است. حال، باید دید قرار گرفتن بحث‌های کلی مربوط به وضع، واضح، دلالت و استعمال در زمره مقدمات یا در ضمن نفس مباحث علم اصول، چه تأثیری در مطالعات تطبیقی مقارن دارد. ما در این‌گونه مطالعات می‌توانیم به عناوین مباحث بسنده کنیم و اگر اصرار بر تعیین جایگاه اصولی بحث باشد، ناچار باید اختلاف مبنا را که تأثیرگذار بر اختلاف ساختار است، لحاظ کرد؛ همان‌گونه که محقق عراقی تذکر داده‌اند.

۲. در ادامه بیان پیشین خود، در صفحه ۱۲، آورده‌اند: «تقسیم‌بندی‌های سیدمرتضی علم‌الهدی و شیخ حسن بن زین‌الدین و سید ابوالقاسم خویی و سید محمدباقر صدر، موضع دوم را... دارند.»؛ یعنی این موضع که «همه مباحث لفظی مورد اهتمام اصولیان را جزو مسائل علم اصول به شمار آورند و از مقدمات و مبادی آن قرار ندهند.»

نمی‌دانم! مؤلف محترم، از کجا به این نتیجه رسیده‌اند که شهید صدر، موضع دوم را برگزیده است و برای مباحث الفاظ، چیزی به نام مقدمه قائل نیست. حال آن‌که، هم در حلقات‌الاصول، ترتیب مقدمات مباحث الفاظ را می‌بینیم^{۱۴} و هم در تقریرات درس شهید صدر. ۱۵ در صفحه ۱۴ و ۱۵ مقاله مذکور عین تعبیر منقول از شهید صدر، چنین است: «بنابراین، مباحث این مقدمه را در اثنای این چند مبحث پیش خواهیم کشید...». هم‌چنین درباره مبحث چهارم که به مسئله مشتق و صحیح یا اعم مربوط می‌شود، شهید صدر فرموده‌اند: «بحث درباره آنها در مقدمه علم اصول مناسبت دارد.»

شاید منشأ چنین تصویری، نظر به تقسیم‌بندی شهید صدر، از مباحث علم اصول، به لحاظ نوع دلالت بوده، آنجا که می‌گوید: «۱. مباحث الالفاظ: و يتضمن البحث عن الدليلية اللفظية و كل ما يرجع الى تشخيص الظهورات اللغوية او العرفية فيدرج في هذا القسم كل البحوث اللغوية الاصولية.»^{۱۶}

و حال آن که این جا نظر شهید صدر به آن دسته از مباحث الفاظ است که ظهور دلیل لفظی را مشخص می کنند و صغرای قیاس استنباط قرار می گیرند، به صورتی که اگر کبرایی به نام «اصالة الظهور» به آن ضمیمه شود، استنباط حکم را نتیجه می دهد؛ ولی این که مباحث صغروی، بر بیان مقدماتی متوقف اند و همه آن مقدمات نیز از مسائل علم اصول اند، از کجا استفاده شده است؟

در تقسیم بندی دوم که به لحاظ نوع دلیل است و ترجمه آن هم در مقاله مذکور آمده است، شهید صدر می فرماید:

«و فیما یخصّ دلالات الدلیل الشرعی اللفظی تقدّم مقدمه تشتمل علی مباحث الوضع و الهیئات و الدلالات اللغویة و المجازیة .»^{۱۷}

اما درباره دیدگاه محقق خوئی، اگر به تقریرات ایشان مراجعه کنیم، درمی یابیم که مباحث الفاظ علم اصول را در حد همان مباحث صغروی که ظهور را مشخص می کنند، ترسیم کرده اند و اساساً به مقدمات این مباحث صغروی؛ همانند تفسیر وضع و واضح و اقسام آن، نظر نداشته اند^{۱۸} و در جای دیگر، بر اساس مبنای خود در تشخیص اصولی بودن یا نبودن یک مسئله می فرماید: «مبحث المشتق، و مبحث الصحیح و الاعم و بعض مباحث العام و الخاص کمبحث وضع اداة العموم کلها خارجة عن مسائل هذا العلم... فالصحیح هو انها من المسائل اللغویة و لکن حیث انها لم تدون فی علم اللغة، دونت فی علم الاصول.»^{۱۹}

۳. اگر بخشی از مباحث الفاظ را به عنوان مباحث مقدماتی بپذیریم، سخن آن است که این مباحث مقدماتی، از مبادی تصدیقی علم اصول است و یا از مبادی تصدیقی خصوص مباحث الفاظ علم اصول، و البته، فرق است میان مبادی یک علم و مبادی برخی مسائل یک علم؛ برای مثال، برخی مسائل علم هیئت از مبادی تصدیقی احکام وقت و قبله در فقه به شمار می آیند و همین طور، برخی مسائل طب و ریاضی که مبادی تصدیقی احکامی در باب اطعمه و آشربه و یا احکام خانواده و ارث به حساب می آیند.

این نوع ارتباط میان علوم، دایره ای بسیار گسترده دارد و معنایش آن نیست که هیئت و طب و ریاضی از مبادی تصدیقی علم فقه اند؛ بلکه باید گفت که برخی از مسائل این علوم از مبادی و مقدمات برخی مسائل در علم فقه اند. تنها درباره علوم؛ همانند کلام و اصول، می توانیم بگوییم که از مبادی علم فقه هستند؛ چون مسائلی که علم کلام و اصول به ما می آموزند، به

موضع معینی از علم فقه، اختصاص ندارد. از این رو، مباحث مقدماتی درباره وضع، واضح و اقسام آنها و علائم تشخیص وضع و اصول لفظیه‌ای که تنها به مباحث الفاظ علم اصول مربوط است و نه به مباحث دلیل غیرلفظی (چه عقلی و چه غیر عقلی)، باید از مبادی همان مباحث الفاظ شمرده شود و نه از مبادی علم اصول و تعبیر شهید صدر^{۲۰} نیز که فرموده‌اند: در مقدمه این علم از آنها بحث می‌شود، شاهد بر آن نیست که این مباحث مقدماتی از مبادی تصدیقی علم اصول است. از همین رو، بهتر بود در مقاله مذکور، از مباحث مقدماتی به عنوان «مبادی علم اصول» تعبیر نمی‌شد.^{۲۱}

۴. در صفحه ۲۰ در قالب یک اشکال به شهید صدر، آورده‌اند:

«آیا مباحث لفظی‌ای که باید جزو مبادی یا مقدمات علوم اصول به شمار آیند، منحصر در همین‌هایی‌اند که معمولاً در آغاز کتاب‌های اصولی می‌آیند، یا بیشتر و چه بسا بسی بیشتر از این‌ها. اینکه گفته شده است که این مباحث لفظی مقدمات فهم دسته‌ای از مسائل اصولی رایج را فراهم می‌آورند نیز مفید فایده‌ای نیست، چرا که هم جای این پرسش را باز می‌کند که این مباحث مقدمات، فهم کدام دسته از مسائل اصولی رایج را فراهم می‌آورد و هم به این احتمال میدان می‌دهد که نکنند مباحث لفظی دیگری نیز باشند که مقدمات فهم دسته دیگری از مسائل اصولی رایج را فراهم می‌آورند.»

درباره این مطلب باید گفت که اولاً نباید انتظار داشت، زمانی که شهید صدر از اصل ارتباط مباحث مقدماتی با مباحث اصلی سخن می‌گوید، در همان جا به بحث از نحوه ارتباط همه این مقدمات با همه آن مباحث پردازد؛ بلکه اگر به هریک از آن مباحث اصلی وارد شوید نحوه ارتباط را خواهید یافت و این بسی روشن است و ما نیز تذکر دادیم. اگر اجمالی از نحوه ارتباط مباحث اصولی و انسجام نظام‌واره کل مباحث علم اصول و از جمله مباحث الفاظ را می‌طلبید، می‌توانید مقدمه شهید صدر بر حلقه‌های اصول را ببینید.

ثانیاً، پاسخ این پرسش که آیا مقدمات مباحث الفاظ حصری دارد یا نه، نیز بسیار روشن است. بدون تردید، باید گفت که هیچ‌کس حصر عقلی‌ای ندارد و قابل ازدیاد و نقصان است؛ چرا که کمیّت و کیفیت مباحث، تابع اشکالات و شبهات وارد در باب زبان و دلالت الفاظ است. پاسخ این شبهات اگر جایگاهی در یک علم خاص داشته باشد و اگر مباحث لازم برای حل مسائل اصولی در آن جا تنقیح و نتیجه‌گیری شده باشد، در این صورت دانشمندان اصولی خود را از

زحمت پرداختن بدان فارغ می‌بیند و همان نتیجه را به عنوان مبادی اخذ می‌کند و جویای اثبات آن مبادی را به همان علم ارجاع می‌دهد، اما اگر علمی عهده‌دار این بحث نشده باشد، دانشمند اصولی می‌تواند در مقدمات مباحث الفاظ بدان پردازد و مبنای خود را تنقیح سازد.

برای مثال، شبهه نسبی بودن فهم به طور عموم که گوشه‌ای از آن، نسبی بودن فهم خطابات شرعی است، به عنوان یک بحث مقدماتی، برای تنقیح دلالت‌های لفظی و به حجیت رساندن آنها قابل شناسایی است. در این جا، گاه از تأثیر ارتکازات ذهنی مخاطب و انصراف‌های خارجی و قرینه‌هایی از این دست که ممکن است با تعدد مخاطبین متعدد گردد، سخن می‌گوییم و گاه با فراتر از این نهاده و تأثیر مطلق افکار و اندیشه‌ها بر یک‌دیگر و اختلاف فهم به اختلاف همه افراد و عدم تحقق هیچ‌گونه فهم مشترک، به عنوان ظهور عرفی، را مدنظر داریم.

قسم اول در لابه‌لای خود مباحث الفاظ مطرح شده است و بحث کلی‌تر درباره نحوه تأثیر قرینه‌ها و شمارش اقسام آنها در مقدمات علم اصول، به دلیل بی‌نیازی به آن، مطرح نشده است. اما قسم دوم که اکنون به عنوان یکی از شبهات در مباحث معرفت‌شناسی مطرح است، اگر در علم کلام (کلام جدید) به طور کافی و وافی جواب داشته باشد، دانشمند اصولی همان جواب را به عنوان مبادی تصدیقی خود برمی‌گزیند و در آغاز علم آن را به عنوان مقدمه‌ای به دیگر مقدمات نمی‌افزاید، اما اگر بحث‌های موجود را کافی نداند، می‌تواند بحث مقدماتی جدیدی را در ابتدای علم اصول بیفزاید.

به نظر می‌رسد جایگاه آن دسته از مباحث جدید زبان‌شناسی و برخی از شبهات که فیلسوفان تحلیلی و یا هرمنوتیست‌ها مطرح کرده‌اند و سلباً یا ایجاباً، تأثیری در دلالت عموم الفاظ دارد، در همان مباحث مقدماتی علم اصول است؛ مگر آن که علم کلام در روند توسعه مباحث خود به عنوان دفاع از کلام قدسی (متن قرآن و حدیث) پاسخ‌های آنان را آماده سازد و دانشمند اصولی پاسخ متکلمان را کافی بداند و خود را فارغ سازد.

۵. در صفحه ۲۰ مقاله مزبور، بر شهید صدر اشکال شده است که چرا بحث از وضع را در کنار بحث از دلالت و استعمال الفاظ در مقدمات مباحث الفاظ جای داده‌اند و این سخن البته برخلاف سخنی است که در ملاحظه دوم از مولف مقاله مزبور نقل کردیم. سپس چنین آورده‌اند:

«پیداست که این بحث که آیا واضع زبان (و، در واقع، زبانها) خداست یا انسان‌ها... ربطی

به دلالت لفظ بر معنا (و، به طریق اولی، ربطی به استعمال لفظ در معنا) ندارد. « باید توجه داشت که شهید صدر، سخن از مقدماتی بودن این مباحث نسبت به مباحث داخلی علم اصول، در باب الفاظ دارد و شما اگر تفسیر وضع را به عنوان یک بحث مقدماتی برای مباحث صغروی باب الفاظ و تشخیص ظهورات بپذیرید، پس ارتباط بحث وضع با بحث دلالت و استعمال را نیز پذیرفته‌اید؛ بلکه ارتباط بحث از وضع با مباحث مقدماتی دلالت و استعمال روشن‌تر از ارتباط آن با مباحث خاص باب الفاظ درباره دلالت لفظ عام و مطلق و مانند آن است. توضیح بیشتر درباره ارتباط بحث دلالت و استعمال لفظ با بحث وضع را در بیان ملاحظه هفتم مطرح خواهیم کرد. در این جا به اجمال می‌گوییم که وضع، دلالت و استعمال، سه چیز مترتب بر هم‌اند (البته با صرف نظر از استعمال به قصد وضع)؛ چرا که تا وضع صورت نگیرد، دلالت عام بر قرار نمی‌شود و اگر دلالت عام برقرار نباشد، متکلم نمی‌تواند لفظ موضوع را برای انتقال معنا به شنونده به کار گیرد، خلاصه ما نمی‌دانیم که این بی‌ربطی که مؤلف مقاله مذکور مطرح کرده‌اند، چه ربطی به این بحث دارد؟

۶. تعبیر تقریر کننده درس شهید صدر درباره بحث‌های لفظی اکتشافی، چنین است: «هذا بحث یغیر من واقع ما یجری فی الذهن فالاجنبی عن اللغة العربیة بعد ان یتعلم هذه اللغة تحصل فی ذهنه عند سماع قولنا (البیاض فی الجسم) صورة لم تکن تحصل قبل ذلك.»^{۲۲} مضمون این عبارت آن است که یادگیری لغت، سبب انتقال به معنا و اضافه شدن چیزی به معلومات ذهنی شنونده است. بنابراین، ذهن مخاطب پس از دانستن مباحث اکتشافی به هنگامی که لفظ را بشنوند، تغییر می‌کند؛ یعنی دیگر خالی نمی‌ماند و چیزی به کمیت معلومات ذهنی او اضافه می‌شود، به خلاف مباحث تحلیلی که کمیت معلومات شخصی را نسبت به معانی الفاظ بالا نمی‌برد. اما در نتیجه‌گیری از کلام شهید صدر، این مطلب به خوبی بیان نشده است و چه بسا خواننده تصور کند که مقصود شهید صدر آنست که پرداختن به مباحث اکتشافی این فایده را دارد که معلومات ذهنی ما را دست‌خوش تحولی می‌کند.

در صفحه ۲۰ مقاله مذکور، چنین آمده: «از این رو آنچه، به هنگام شنیدن یک سخن، در ذهن ما می‌گذرد یا نمی‌گذرد، بسته به این که از این دسته از مباحث اطلاع داشته باشیم یا نداشته باشیم، فرق می‌کند.»

به نظر ما، این بیان وافی به مقصود عبارت شهید صدر نیست.

۷. در صفحه ۲۲، بر شهید صدر اشکال شده که ایشان در هر دو جا، هم در طرح مباحث اکتشافی و هم در مباحث تحلیلی، همه مباحث لفظی را از سنخ مباحث معناشناختی - اعم از معناشناسی لغوی و فلسفی - قلمداد کرده‌اند و چیزی راجع به مرادشناسی نگفته‌اند؛ در حالی که پاره‌ای از بحث‌های لفظی اصولیان ناظر به تعیین مراد شارع است.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که نزد اصولیان روشن است که تنقیح مراد متکلم و شکل‌گیری دلالت تصدیقی اول و دوم، جدا از اصل بحث درباره دلالت نیست؛ چه آن که وضع و دلالت لفظی را همان دلالت تصویری بدانیم و دلالت تصدیقی را از باب تطابق مدلول تصدیقی با مدلول تصویری کشف کنیم و چه آن که وضع و دلالت لفظی را همان دلالت تصدیقی بدانیم و دلالت تصویری را از باب تداعی معانی به شمار آوریم؛^{۲۳} در هر حال، وقتی اصولیان در مباحث اکتشافی از اصل دلالت بحث می‌کنند، همه اقسام آن را مد نظر دارند و در تنقیح دلالت، دخالت همه امور از جمله حال متکلم و مخاطب، قرینه عقل، زمان و مکان را بررسی می‌کنند.

این اقتضای بحث اصولی است که مرادشناسی جدا از بحث‌های اکتشافی دیده نمی‌شود. حال، اگر زبان‌شناسان غربی دلالت را منحصر به دلالت تصویری می‌کنند و از دخالت قرینه‌ها و امور خارجی در شکل‌گیری دلالت دیگری با عنوان «دلت تصدیقی» در ضمن مباحث کاربردشناسی بحث می‌کنند و در نتیجه بحث‌های مرادشناسی را از بحث‌های معناشناسی تفکیک می‌کنند، باز هم بر اصولیان حرجی نیست؛ چراکه اصولیان از این دو بحث یک جا و با عنوان مباحث اکتشافی یاد می‌کنند و در دو مرحله بدان می‌پردازند؛ یعنی در مرحله تنقیح دلالت تصویری و مرحله تنقیح دلالت تصدیقی، بنابراین، اصل اشکال از عدم توجه به ساختار بحث اصولی و تحمیل یک اصطلاح بر اهل اصطلاح دیگر سرچشمه می‌گیرد؛ بلکه می‌توان گفت که شکل و شیوه بحث، نزد اصولیان، به دلیل ارتباط دلالت تصدیقی با تصویری و شکل‌گیری اصل عرفی و عقلایی مهمی با نام «اصالة التطابق» (تطابق مدلول تصویری با مدلول تصدیقی و بالعکس)، بهتر از شکل و شیوه بحث، نزد زبان‌شناسان است. زبان‌شناسان، اگر مباحث کاربردشناسی را زیر شاخه‌ای از مباحث فلسفه زبان می‌دانند، چرا اصولیان نتوانند مرادشناسی را شاخه‌ای از مباحث اکتشافی بدانند؟

به واقع، مؤلف مقاله مذکور چگونه از کلمات شهید صدر به این نتیجه رسیده‌اند که ایشان بحث اکتشافی را به معنای مباحث معناشناختی، جدا از مباحث کاربردشناسی می‌دانند. حداکثر

چیزی که می‌توان گفت این است که تعبیرهای ایشان گویای آن نیست که مباحث مرادشناسی را در ضمن همان مباحث اکتشافی جای داده‌اند. در فهرستی از مباحث الفاظ که در مقاله مذکور ارائه شده است،^{۲۴} پرداختن اصولیان به مباحث مرادشناسی را می‌بینیم و مؤلف در آن‌جا به اندراج همه آن مباحث تحت مباحث فلسفه زبان تصریح کرده‌اند. بنابراین، اصولیان نیز می‌توانند مباحث مرادشناسی را در ضمن مباحث اکتشافی جای دهند، چه رسد به این که خارج دانستن مباحث مرادشناسی از مقسم نیز محذوری در بر ندارد؛ چون می‌توان گفت که در این مقسم به همه مباحث لفظی علم اصول توجه نشده، بلکه تنها به مباحث معناشناختی توجه شده است که این مباحث هم دو قسم‌اند: معناشناسی لغوی و معناشناسی فلسفی، و به تعبیر ما یک‌جا کشف اصل دلالت تصویری و جای دیگر تحلیل دلالت تصویری مورد نظر است.

خلاصه این که، در هر صورت، بر شهید صدر اشکالی وارد نیست، به این دلیل که یا مقسم را جامع فرض نکرده است، که در این صورت بیرون بودن مباحث مرادشناسی موجه است و یا مقسم را جامع فرض کرده است، که در این صورت، مباحث مرادشناسی را در مباحث اکتشافی داخل و مندرج دانسته اما بدان تصریح نکرده است، چون آن‌را واضح دانسته است.

۸. درباره تقدم یا تأخر مباحث تحلیلی نسبت به مباحث اکتشافی - در صفحه ۲۳ - بر شهید صدر اشکال شده که ایشان هم چون همه پیشینیان خود، «البحوث اللفظية التحليلية» را بر «البحوث اللفظية اللغوية»، مقدم داشته‌اند، حال آن که باید مؤخر می‌داشتند.

در بررسی این سخن می‌توان گفت که از نظر اصولی، هیچ تقدم و تأخر منطقی و عقلی‌ای در این‌جا مطرح نیست؛ چرا که اولاً شأن دانشمند اصولی، تعلیم زبان و فنون لغت و ادب به طور عام نیست؛ بلکه شأن او کشف برخی دلالت‌های عرفی برای رسیدن به برخی عناصر مشترک در کار استنباط است. پس این اشکال از آن‌جا ناشی شده است که تصور شده کار اصولیان در باب الفاظ همانند کار زبان‌شناسان درباره زبان است که به بررسی همه نوع دلالت‌های لغوی، اعم از آن‌چه در علم صرف و نحو و معانی و بیان و... دیده می‌شود، می‌پردازند.

ثانیاً، در محدوده همان بحث‌های لغوی و تحلیلی که در علم اصول مطرح است می‌بینیم که مباحث تحلیلی؛ همانند بحث از معانی حروف و هیئات بر بحثی اکتشافی متوقف نیست؛ و سرش آن است که اصولیان در صدد تحلیل و تفسیر همان معانی اکتشافی در اصول نیستند؛ بلکه در صدد تحلیل و تفسیر یک معنایی هستند که بحث اکتشافی درباره آن، در علم اصول وجود ندارد.

و به تعبیر بهتر بحث اکتشافی درباره آن مورد نیاز در علم اصول نیست؛ بلکه بحث لغوی و اکتشافی اش به علوم ادبی واگذار شده است.

ثالثاً، اصولیان در بعضی موارد خاص که بحث تحلیلی بر یک بحث اکتشافی خاص در علم اصول متوقف است، البته تقدم و تأخر منطقی بحث را رعایت می کنند؛ برای مثال، نخست از اصل دلالت صیغه امر بر وجوب یا استحباب یا مطلق الطلب، سخن می گویند و اگر از دلالت آن بر وجوب فارغ شدند در مرحله بعد به این بحث تحلیلی درباره خاستگاه دلالت می پردازند که آیا خاستگاه دلالت عقل است یا وضع و یا مقدمات حکمت.

رابعاً، بحث های تحلیلی، به گونه ای که شهید صدر توضیح داده اند و میان متأخرین از اصولیان مطرح است، در میان پیشینیان هیچ جایگاهی در مباحث الفاظ علم اصول نداشته است، بنابراین چگونه ادعا کرده اند که همه پیشینیان، مباحث تحلیلی را بر مباحث اکتشافی مقدم دانسته اند. برای نمونه، کافی است به الذریعه اثر سیدمرتضی، عده الاصول اثر شیخ طوسی، معراج الاصول اثر محقق حلی، معالم الاصول اثر شیخ حسن بن زین الدین و الوافیة اثر فاضل تونی، مراجعه کنید.

۹. در صفحه ۲۴ دیدگاه زبان شناسان، درباره تشخیص واضع مطرح شده و مؤلف مقاله مذکور، نخست گفته اند که: «در اواسط قرن هجدهم، بحث و جدل داغی بر سر منشأ زبان و واضع حقیقی آن جریان داشت که کوندیاک، فیلسوف فرانسوی (۱۷۱۵ - ۱۷۸۰) آن را در سال ۱۷۴۶م آغاز کرده بود.» سپس ادامه داده اند که «ولی تا اوائل دهه ۱۹۹۰، زبان شناسان معمولاً به مسئله منشأ زبان با احتیاط نزدیک میشوند.»

تا به این جا خواننده نمی فهمد که بالاخره این بحث (منشأ زبان) بعد از سال ۱۷۴۶م و پیش از اوایل دهه ۱۹۹۰م بحث داغی بوده است، یا یک بحث سرد و احتیاط برانگیز. سپس در ذیل گفتار خود با دقت زیاد برای ترجمه و نقل عبارتی از پینکر آورده اند: «از آن پس، دیگر زبان شناسی معتقد به الاهی بودن منشأ زبان و این که خدا واضع زبان بوده است، نیست.» و در پایان به عنوان تبارشناسی گفته اند: «به هر تقدیر این مبحث به زبان شناسی تاریخی یا در زمانی تعلق دارد.»

در بررسی مجموع این کلمات باید گفت که اولاً، چه نکته ای وجود دارد که ما را مجبور می کند در ترجمه برخی عبارات ها آن قدر دقت کنیم که «نیست» و «است» را پشت سر هم آوریم؟

حتی در ترجمه قرآن کریم که از نظر ما دقیق‌ترین متن‌ها است، هیچ‌کس این گونه ترجمه کردن را روان نمی‌داند.

ثانیاً، چگونه با یک مقاله، روند مباحث زبان‌شناسی درباره تشخیص واضع به یک‌باره طوری عوض می‌شود که پس از آن همه فیلسوفان باید معتقد شوند که بحث تشخیص واضع یک بحث تاریخی است. آیا این معنایش جز تحمیل یک مبنا به مباحث یک علم است. حتی اگر الاهی بودن زبان یک مبنای ضعیف باشد، نباید سبب شود که بحث را به طور مطلق از سنخ مباحث تاریخی بدانیم. چون تعیین جایگاه مباحث، تابعی از یک مبنا نیست و بر فرض که چنین باشد، نمی‌توان مباحث الفاظ در علم اصول را آن‌گونه تبارشناسی کرد که با مقاله پینکر سازگار باشد و بگوییم: چون او زبان را یک پدیده تاریخی دانسته است، بنابراین، اصولیان باید این بحث را یک مبحث تاریخی بدانند.

ثالثاً، تشخیص واضع بی‌ارتباط به تفسیر ارتباط وضعی و نیز بحث اقسام وضع نیست. مؤلف در تفسیر ارتباط وضعی، چند احتمال را بررسی کرده است. حال، باید پرسید آیا همه اقسام وضع، تفسیر تاریخی می‌پذیرند و همه احتمالاتی که در تفسیر ارتباط وضعی گفته شد با تاریخی بودن بحث تشخیص واضع، سازگار است؟ ما به سهم خود، این سازگاری را در نیافتیم.

۱۰. در صفحه ۲۶ آورده‌اند که: «اصولیان مسلمان به این مطلب که گاهی میان دو جمله، نه دو واژه، هم معنایی برقرار است نپرداخته‌اند... ولی فیلسوفان زبان بدان پرداخته‌اند.» باید گفت که نزد ما این نکته یک اصل مسلم است که هم معنایی دو جمله محال است و این دقتی بسیار خوب است. اصولیان بر اساس آن‌چه اهل ادب، درباره تفاوت جمله اسمیه با جمله فعلیه، مضارعیه با ماضویه و تفاوت قیود کلام، گفته‌اند و بر اساس قاعده‌ای که با نام «زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی» تأسیس کرده‌اند، اشتراک معنوی تام را میان دو ترکیب مختلف لفظی - چه در قالب جمله تام و چه جمله ناقص - محال می‌شمارند. نکته سنجی‌ها در تفسیر آیات مشابه در قرآن کریم نیز این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد.

۱۱. در صفحه ۲۷، بحث مطرح پیرامون علامات حقیقت و تشخیص معنا (همانند تبادر، اطراد و صحت حمل) به مباحث کاربردشناختی زبان‌شناسی و نیز به بحث نظریه مکالمه یا نظریه معانی ضمنی از مباحث کاربردشناختی فلسفی (در فلسفه زبان) مربوط دانسته شده است.

در حالی که ما از وجود اطراد یا تبادر یا صحت حمل به طریق آتی، تحقق وضع را کشف می‌کنیم. بنابراین، بحث از علائم مذکور در زمره مباحث تحلیلی قرار نمی‌گیرد و نباید در فلسفه زبان جای گیرد.

در ادامه همان گفتار که شهید صدر به تفکیک میان مباحث اکتشافی و مباحث تحلیلی می‌پردازد، آمده است که ما دو ابزار اساسی برای اکتشاف معنا با قطع نظر از علوم لغوی داریم؛ اول انسباق و تبادر و دوم، برهان است.^{۲۵} و در جای دیگر شهید صدر بحث از این علائم را به بحث دلالت در مقام اثبات مربوط دانسته‌اند،^{۲۶} و باید توجه کرد که تشخیص معنای موضوع له غیر از تشخیص معنای مراد است. اصولیان، آن‌جا که قرینه‌ای برای تشخیص مراد متکلم وجود ندارد، مراد متکلم را از معنای موضوع له، با اجرای قاعده تطابق، به دست می‌آورند و برای تشخیص معنای مراد در موارد شک، «اصالة الظهور» را تأسیس کرده‌اند که مادر اصول دیگری همانند اصالة العموم و اصالة الاطلاق است. بنابراین، بحث از اصول لفظی باید در ردیف مباحث کاربردشناسی قرار گیرد نه بحث از علائم تشخیص حقیقت و مجاز.

۱۲. در صفحه ۲۷، از دو بحث معروف در علم اصول، یعنی بحث حقیقت شرعی و بحث صحیح یا اعم با عنوان «کاربست‌هایی که درباره‌شان اختلاف نظر هست» یاد شده است و در ترجمه کلام شهید صدر - در صفحه ۱۵ - نیز با عنوان «کاربردهایی که درباره مدلول حقیقی‌شان اختلاف است» نام برده شده است. در هر دو جا کلمه «کاربست‌ها» یا «کاربردها» به عنوان ترجمه‌ای برای کلمه «تطبیقات» انتخاب شده است.

نخست لازم به ذکر است که در تقریرات درس شهید صدر با عنوان «تطبیقات مختلف بشأنها»، چنین آمده است: «بعد ان اتضحت نظرية الدلالة على المعنى الحقيقي و الدلالة على المعنى المجازی بشكل عام يقع البحث عن تطبيقات قد وقع الخلاف فيها حول تحديد ما هو المدلول الحقيقي للفظ.»^{۲۷}

اکنون، با توجه به کلمات شهید صدر، به نظر می‌رسد مناسب آن باشد که عنوان بحث را چنین قرار دهیم: «الفاظی که در تعیین مدلول حقیقی آنها اختلاف است»؛ یعنی در واقع، اختلاف بر سر آن است که معنای حقیقی که پیشتر از آن سخن گفته شده است، در این الفاظ بر کدام یک از چند معنایی که دارند، تطبیق می‌کند. پس واژه «تطبیقات» به همان معنای مرتکز در ذهن ماست نه به معنای «کاربست» یا «کاربرد». حتی اگر عبارت «تطبیقات مختلف بشأنها»، را

به: همان معنایی‌هایی که درباره آنها اختلاف است ترجمه کنیم، باز هم گویا نخواهد بود. با این همه، به نظر ما، نه این ترجمه دقیق و نه آن عنوان پیشنهادی و نه عنوان مذکور در مقاله، هیچ‌یک برای معرفی مباحث مطرح شده در ذیل این بحث مناسب نیست. چون عنوان بحث، باید معرف حیثیت و خصوصیت بحث اصولی باشد.

۱۳. مؤلف مقاله در ادامه همان بحث مشتق و بحث صحیح یا اعم آورده‌اند: «این دو بحث چنانکه پیداست و انتظار می‌رود، در هیچ‌یک از دانش‌های زبانی امروزی محل توجه نیستند؛ زیرا به معانی شرعی نامهای عبادات و معاملات مربوط میشوند و به مباحث صرفاً زبانی ربطی ندارند.»

ولی باید توجه داشت که زبان شارع، زبان تأسیسی و اختراعی نیست، بلکه شارع بر مبنای لغت عرف با آنها سخن گفته است و چنان که قرآن کریم فرموده است؛ «ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم»^{۲۸}، حداکثر آن است که شارع، لغت عرف را تکامل بخشیده است، چنان که شاعران و ادیبان در حد پایین تری، چنین کرده‌اند. اما همین تکامل نیز بر مبنای پذیرش لغت عرف و اساس بودن آن برای تفهیم و تفهم است. بنابراین، حیثیت شارع بما هو شارع در این بحث مطرح نیست؛ بلکه حیثیت شارع از آن نظر که مرام و مراد خاص دارد و می‌خواهد مفاهیم جدید را در قالب الفاظ عرفی منتقل کند، ملاک است. از این رو، جوهره این بحث در تحلیل لغت همه اشخاص یا جمعیت‌هایی که در صدد القای مفاهیم جدید هستند، راه پیدا می‌کند^{۲۹} و ناگزیر باید جایگاهی در دانش‌های زبانی داشته باشد.

۱۴. مؤلف مقاله در صفحه ۲۸، مبدع بحث از معنای حرفی و تفکیک آن از معنای اسمی را، پریسکیانوس (بزرگترین دست‌نویس زبان لاتین، در سده پنجم میلادی) دانسته‌اند و سپس در ادامه به فرق میان «مقوله» و «مقوله پیوند» به نقل از فیلسوفان زبان پرداخته‌اند و در نهایت آورده‌اند که برخی واژه‌ها، هم کاربرد مقوله‌ای دارند و هم کاربرد مقوله پیوندی؛ مانند واژه «کل» در جمله «کل این کاغذ سفید است» که در این جا کاربرد مقوله پیوندی دارد و در جمله «کل سطح این کاغذ ۶۰۰ سانتیمتر مربع است» که در این جا کاربرد مقوله‌ای دارد.

باید گفت که اولاً، از کجا می‌توان فهمید که مبدع و مبتکر معنای حرفی، پریسکیانوس است؟ و این حقیقت را چگونه باید اثبات کرد؟ و از کجا بدانیم فرق گذاری او میان اسما و حروف همانند فرق گذاری اصولیان است؟ در صفحه ۳۰ نیز آورده‌اند که تقسیم کلمات عربی به سه قسم، به پیروی

از صرف و نحو هندی و زبان سنسکریت است، سپس در همان جا می‌بینیم که در تقسیم هشت قسمی یونانیان، هیچ نشانی از حروف به معنای مطلق (اعم از حروف اضافه و ربط) نیست؛ پس چگونه پریسکیانوس می‌تواند مبدع همان معنای حرفی ای باشد که مد نظر اصولیان مسلمان است؟ بلکه در صفحه ۲۸ به تفاوت اصطلاح معنای حرفی نزد ما با معنای حرفی نزد یونانیان تصریح دارند.

ثانیاً، هدف از تبارشناسی مباحث الفاظ در علم اصول آن است که بدانیم مطالب اصولیان دربارهٔ مثلاً ایجاد یا اختطاری بودن معنای حرفی، امکان جریان اطلاق و تقيید در آن، چه جایگاهی در میان مباحث زبان‌شناسی دارد و اساساً آیا سابقه‌ای نزد آنها دارد یا نه؟ در چنین بحثی اکتفا به ذکر برخی عناوین مباحث اصولی و عناوین مباحث زبان‌شناسان که ظاهراً شبیه به هم است، بدون توجه به سنخ مباحث آنها، غرض اصلی بحث را برآورده نمی‌سازد.^{۳۰}

و ثالثاً، آنچه دربارهٔ بکارگیری کلمه «کُل» در دو جمله گفته‌اند، می‌تواند مورد خدشه قرار گرفته و تفاوت مذکور مربوط به یک نکتهٔ خارجی دانسته شود؛ یعنی این نکته که رنگ کُل سطح، رنگ هر جزء آن است ولی وزن یا مساحت کل چیزی وزن یا مساحت هر جزء آن نیست. توجه یا عدم توجه به این نکتهٔ خارجی، ربطی به کاربرد کلمه «کُل» در معنای خودش ندارد و شاید به خاطر همین مناقشه بوده است که مؤلف خود در پاورقی آورده‌اند که ما مدعی صدق همهٔ سخنان آنها نیستیم.

۱۵. در صفحه ۳۰، آورده‌اند: «اصولیان مسلمان، زبان عربی را انگاره و الگوی همهٔ زبان‌ها دانسته‌اند.» و نیز آورده‌اند: «اصولیان مسلمان، گویی بر این گمان بوده‌اند که تقسیم کلمات بر سه قسم (اسم، فعل و حرف) یکی از (به تعبیر زبان‌شناسان) مشترکات زبان است.»

اما باید گفت: این سخن از این جا سرچشمه می‌گیرد که تصور شده اصولیان در باب الفاظ، بحث زبان‌شناسی به معنای عام می‌کنند؛ در حالی که اصولیان در مباحث الفاظ و در تنقیح دلالت دلیل لفظی تنها با زبان عربی سر و کار دارند و اگر زبان عربی نتواند الگوی فهم دیگر زبان‌ها باشد، هیچ اشکالی بر کار آنها و بر شکل مباحث الفاظ در علم اصول نیست؛ چرا که دانش‌وران علم اصول، مباحث الفاظ را برای فهم خطابات لفظی قرآن کریم و احادیث، مورد بررسی قرار می‌دهند که لفظ آن از شارع و نزول یا صدورش «بلسان عربی مبین» است.^{۳۱} بنابراین، قواعد اصولی در باب الفاظ، بر لغت عربی متمرکز شده است و آنچه از این قواعد و مقدمات کلی لازم برای آنها، قابل استفاده در زبان‌های دیگر است، می‌تواند دست‌آوردهایی برای زبان‌شناسان داشته باشد و آنچه قابل استفاده نیست، نمی‌تواند مورد اشکال باشد؛ چرا که عالم

اصولی در باب الفاظ، ادعای طرح مباحث زبان‌شناسی را ندارد و انتظار طرح مباحثی از این دست از او، انتظاری بی‌جاست. حال، این که چرا شارع زبان عربی را برای مخاطب برگزیده است و چرا توان‌مندی و قابلیت آن را برای بیان مقاصد خویش بیشتر دانسته و زبان دیگری مثل زبان یونانی و لاتین را انتخاب نکرده است، بحث دیگری است که جای خود دارد.

بنابراین، نمی‌توان گفت که تقسیم هشت‌گانه یونانیان از کلمات از تقسیم سه‌گانه کلمات، در زبان عربی بهتر است و به مجرد تکثیر اقسام در مرحله اول تقسیم نمی‌توان پرطرفیت بودن آن زبان در ادای مفاهیم را کشف کرد؛ بلکه ظرفیت‌های یک زبان از قابلیت بالای آن برای بیان مفاهیم پیچیده و سخت اعتقادی، فلسفی و حقوقی و بیان احساسات عمیق درونی در قالب اقسام کنایات، مجازها، استعاره‌ها، لطائف، اشعار، خطابات و مانند آنها، کشف می‌شود.

با صرف نظر از این همه، باید گفت که هدف از تبارشناسی مباحث الفاظ علم اصول، تبیین جایگاه همان مباحث مطرح شده نزد اصولیان در میان دانش‌های زبانی است؛ و ما در اینجا گرچه گامی در جهت کشف ذهنیت‌های دیگر برداشته‌ایم، اما از رسیدن به هدف بازمانده‌ایم.

۱۶. درباره دلالت‌های صیغه امر در صفحه ۳۴، آورده‌اند که «دلالت امر بر وجوب نفسی عینی تعیینی، دلالت امر در مورد حَظَر یا دلالت آن بر مَرَّة یا تکرار، به مبحث افعال گفتاری، از مباحث کاربردشناسی و نیز به مبحث نظریه افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، تعلق دارند» و همین جایگاه را برای بحث از حالات خاص امر؛ همانند امر به امر و امر بعد از امر و نیز برای مبحث مفاهیم و مبحث صیغه نهي، تعیین کرده‌اند.

اما باید گفت که اصولیان در وهله اول از کشف ظهور عرفی سخن گفته‌اند و در وهله دوم، از باب تطابق میان مدلول تصدیقی با مدلول تصویری، سخن از مراد متکلم به میان آورده‌اند. پس، اولاً و بالذات جایگاه مباحث پیش‌گفته همان شاخه معناشناسی لغوی است و مباحث مطرح شده درباره اصول لفظی که همه به اصالة الظهور بازمی‌گردند، به شاخه معناشناسی فلسفی و مباحث کاربردشناسی تعلق دارد.

۱۷. در صفحه ۳۴ همان مقاله آمده است که بحث واجب مشروط و واجب مطلق، واجب معلق و واجب منجز و واجب نفسی و واجب غیر... به فلسفه اخلاق، مربوط است.

باید گفت که برخی از این مباحث، کاملاً شکل مباحث تحلیلی دارند؛ مانند بحث از اصل امکان واجب مشروط یا واجب تخیری. به این دلیل که تصور می‌شود؛ شرطیت یا تخیر با ذات

و خوب، ناسازگار است؛ اما اصل تحقق چنین چیزی به صورت ظاهر در خطاب لفظی مورد اختلاف نیست و بحث اصولی تنها متوجه توجیه عقلی و عدم امتناع تحقق آن است. در همه زبان‌ها تعبیراتی وجود دارند که الزام را از یک سو و اشتراط یا تخییر را از سوی دیگر می‌فهمانند و آن چه جای بحث دارد، تحلیل عقلی این پدیده زبانی است.

از این رو، این مباحث باید در میان فیلسوفان زبان، جایگاهی داشته باشد، چه این که فیلسوفان اخلاق نیز به آن پرداخته باشند یا نه؛ و نیز درباره الفاظ عموم و اقسام آن در صفحه ۳۶، آورده‌اند: «تا آنجا که به مسائل منطقی و فلسفی ربط پیدا می‌کند، به مبحث مقادیر متغیرها که از مباحث مربوط به نظریه حکایات یا ارجاع در فلسفه زبان است، تعلق دارند و هر جا به معنای واژه‌هایی خاص در زبانی خاص مربوط می‌شوند به واژه‌شناسی آن زبان خاص متعلقند». ولی می‌دانیم که شیوه استفاده عموم از نکره در سیاق نهی یا نفی، یک بحث تحلیلی است نه اکتشافی؛ چنان که نحوه استفاده عمومیت بدلی از برخی الفاظ نیز یک بحث تحلیلی است؛ چرا که این بحث به رفع تنافی میان عمومیت و بدلیت توجه دارد.

۱۸. در صفحه ۳۶ آورده‌اند: «عموم جمله‌های شرطیه‌ای که اصولیان با آنها سرو کار دارند، شرطیه‌هایی اند که جمله جزء، در آنها جمله‌ای اخباری نیست؛ بلکه جمله‌ای انشائی، و معمولاً از سنخ امر (یا نهی) است... اما، از سوی دیگر، اغلب شرطیه‌هایی که در منطق و فلسفه منطق مورد بحث و فحص واقع می‌شوند از این قسم نیستند [اخباری‌اند]... از این رو، آثاری که منطقیان یا فیلسوفان منطق در باب شرطیه‌ها منتشر کرده‌اند، کمکی به فهم منطق و مفهوم جمله‌های شرطیه مورد بحث اصولیان نمی‌کنند.»

اما باید توجه داشت که شرطیه‌هایی که جمله جزء در آنها صورت اخباری دارد نیز محل بحث اصولیان است؛ همانند این که گفته می‌شود که «اگر آب به حد کُر برسد، اعتصام دارد و به مُجَرَّد ملاقات با نجس متنجس نمی‌شود» یا گویند: «اگر مکلف به آن یا این صورت نماز بخواند، نمازش صحیح یا باطل است.»

در این گونه جملات، احکام وضعی در قالب جمله خبری جزای شرط قرار می‌گیرند و مفهوم مخالف جمله شرطیه، محل بحث اصولی است. اما اگر احکام تکلیفی جزای شرط قرار گیرد، می‌تواند در قالب امر و نهی و می‌تواند باز هم در قالب جمله خبری باشد؛ برای مثال گفته شود: «اگر زید نزد تو آمد اِکرام او بر تو واجب است» یا «اگر مستطیع شدی، حج بر تو واجب

است»، در همه این موارد، اخباری از عالم تشریح موجود است، چنان که اهل علم منطق معمولاً مثال‌هایی می‌آورند که جمله جزا در آنجا متضمن اخباری از عالم تکوین است؛ هم چون این مثال که «اگر به گیاه نور نرسد، از رشد باز می‌ماند». در هر صورت، اگر تحقق چیزی در عالم تکوین یا تشریح به شرطی منوط و معلق شود، مهم آن است که بدانیم در چه صورت این تعلیق و اشتراط می‌تواند مفهوم مخالف نیز داشته باشد.^{۳۲} بنابراین، از جهت اخباری یا انشائی بودن جمله جزاء، فارقی میان بحث اصولی و بحث منطقی نیست.

۱۹. در صفحه ۳۸ و ذیل عنوان «تخصیص» گفته‌اند که: «همه آرائی که اصولیان در بحث‌های مربوط به تخصیص آورده‌اند بدین مقصود و برای رعایت مقتضیات اصل حمل به احسن است.»

و با توجه به توضیحاتی که در صفحه‌های پیشین، درباره حمل به احسن و جلودار بودن دیویدسن (فیلسوف زبان و ذهن امریکایی) در این زمینه داده‌اند، باید گفت که تخصیصی که اصولیان از آن سخن دارند و مقتضای جمع عرفی است، گرچه شبیه مطالب برخی فیلسوفان زبان درباره حمل بر احسن به نظر می‌آید، ولی متمایز از آن در جهاتی چند است که مربوط به طبیعت بحث اصولی می‌شود. نکته مهم آن است که زبان، تابع فلسفه و رزی هیچ فیلسوفی نیست؛ بلکه فیلسوف زبان می‌تواند گزارشگر اقسام کارکردهای زبان باشد و می‌دانیم که تخصیص و دیگر اقسام جمع عرفی؛ مانند حمل مطلق بر مقید و حمل همه اقسام ذوالقرینه‌ها بر قرینه‌ها، نه اختراع شارع است و نه توصیه یک فیلسوف زبان یا یک دانشمند اصولی؛ بلکه تبیین معنا با لحاظ همه قرینه‌های لفظی و غیرلفظی کلام، یک امر رایج در میان همه مردم از همه ملت‌هاست؛ جز آن که در باب تخصیص و تقیید، سخن از قرینه‌های منفصله کلام به میان می‌آید که بعد از انعقاد ظهور اولی کلام پیدا می‌شوند. حال، اگر لزوم یا عدم لزوم حمل بر احسن، بر اساس حکم عرف و لحاظ همه امور دخیل؛ مانند لحاظ زمان حاجت و زمان صدور هر دو کلام (عام و خاص) و لحاظ شخصیت متکلم و لحاظ لسان عام و مطلق (لحاظ آبی بودن یا نبودن از تخصیص و تقیید) باشد، در این صورت، پل ارتباطی میان بحث تخصیص و آن‌چه درباره حمل بر احسن گفته‌اند، موجود خواهد بود.

به نظر ما تبیین بیشتر از ذهنیت اصولی در بحث‌های لفظی در این جا و در موارد گذشته کمک خوبی برای پیشرفت مطالعات تطبیقی و مقارن است. چون خواهیم دانست که در انبوه مطالبی که زبان‌شناسان گفته‌اند جویای چه نکاتی باشیم؛ باشد که این راه هموارتر گردد.

پی نوشت ها:

۱. نک: ملکیان، مصطفی، «جغرافیای دانش های زبانی»، مجله نقد و نظر، (ویژه نامه علم اصول و دانش های زبانی) سال دهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۴، برای نمونه، ص ۸۷ و ۸۹ و ۹۵.
۲. نک: ملکیان، مصطفی، «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول»، مجله نقد و نظر، (ویژه نامه علم و اصول و دانش های زبانی ۲) سال دهم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۴.
۳. همان ص ۳.
۴. نک: اسلامی، رضا، «مکتب اصولی شهید آیت الله صدر»، مجله پژوهش و حوزه، سال دهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، شماره ۲۷-۲۸، ص ۱۳۴.
۵. نک: هاشمی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول (تقریرات درس شهید صدر)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ هـ. ق. ج ۱، ص ۵۷-۶۱. نگارنده بحث تفصیلی در این باره را در مقاله «مکتب اصولی شهید صدر» در مجله پژوهش و حوزه، شماره ۲۸-۲۷، آورده و در آن جا به نوعی ناسازگاری در کلمات منقول از شهید صدر در تجریدی یا کاربردی خواندن روش جدید حوزه اشاره کرده است.
۶. ملکیان، مصطفی، «تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول»، ص ۴۱.
۷. نک: محمد باقر صدر، حلقات الاصول، الحلقة الثالثة، آغاز بحث از «الدلیل العقلی».
۸. همان، ص ۲۴.
۹. برای نمونه، نک: محمد باقر صدر، حلقات الاصول، الحلقة الثالثة، بحث موضوع علم اصول و نیز آخوند خراسانی، کفایة الاصول، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۲ هـ. ق. در بحث از وضع مرکبات، صحیح یا اعم و بحث تجریدی، و خوب تخیری و کفایی، مفهوم شرط و حمل مطلق بر مقید.
۱۰. برای آگاهی از مبانی عقلی آخوند خراسانی (صاحب کفایه)، به عنوان یکی از اصولیان نامدار، نک: انتظام، سید محمد، پیش فرضهای فلسفی در علم اصول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۱۱. نک: بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۶۸.
۱۲. نک: ضیاء الدین عراقی، مقالات الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱، ص ۵۳، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۱۳. نک: علامه شعرانی، المدخل الی عذب المنهل فی اصول الفقه، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۳ ش. این کتاب، نگاهی خاص به اقسام مبادی بحث های اصولی دارد.
۱۴. نک: محمد باقر صدر، حلقات الاصول، الحلقة الثانية، ص ۷۱ تا ۸۸.
۱۵. نک: بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۶۸.

- ۱۶ . بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۵۸ .
- ۱۷ . همان، ص ۵۹ .
- ۱۸ . نک: محمداسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، چاپ انصاریان، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۱، ص ۶ .
- ۱۹ . همان، ص ۱۳ .
- ۲۰ . نک: بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۶۷ .
- ۲۱ . نک: ملکیان، مصطفی، «تبارشناسی مباحث الفاظ علم اصول»، ص ۱۳، سطر ۴ و ۱۸ .
- ۲۲ . بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۲۴ .
- ۲۳ . در زمینه تفاوت این دو دیدگاه، نک: محمدرضا مظفر، اصول الفقه، بحث «تبعیه الدلالة للارادة» و محمدباقر صدر، حلقات الاصول، الحلقة الاولى و الثانية بحث از حقیقت وضع .
- ۲۴ . نک: بحث تبعیت دلالت از اراده ص ۲۶، معنای مجازی در همان صفحه، بحث تخصیص ص ۳۷، بحث مطلق و مقید و نیز بحث مجمل و مبین ص ۳ از همان مقاله .
- ۲۵ . بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۲۴ .
- ۲۶ . همان، ص ۶۸ .
- ۲۷ . همان، ص ۱۷۷ .
- ۲۸ . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴ .
- ۲۹ . برای توضیح بیشتر نک: اسلامی، رضا، «منظومه مباحث الفاظ علم اصول» مجله نقد و نظر، سال دهم، شماره اول و دوم، (پیاپی ۳۷-۳۸) بهار و تابستان ۱۳۸۴ .
- ۳۰ . چنان که در بخش اول مقاله «جغرافیای دانش های زبانی»، ص ۷۹ آورده اند که برای نخستین بار آندره مارتینه، به تجزیه دوگانه زبان تفتن یافت؛ یک بار تجزیه کلام به تک واژها و دیگر بار تجزیه تک واژها به واجها. در حالی که این نوع تجزیه کلام، متفاوت با کار اصولیان در تجزیه کلام به واژه ها و تجزیه واژه ها به حروف است؛ اما بررسی آثار تجزیه دوگانه کلام بدان شکلی که مارتینه گفته است، برای ما مهم است و در بخش دوم مقاله جای این کار خالی است؛ چون از مجرد تفاوت تقسیم بندی ها چیزی حاصل نمی شود .
- ۳۱ . سوره شعرا (۲۶)، آیه ۱۹۵ .
- ۳۲ . نک: محاضرات فی اصول الفقه، ج ۵، ص ۶۰ .